

۸۰- وَاَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ ابْنًا لِمَنْ يَتَّبِعُهُ مِنَ الْغُلَامِ. آیه. آن غلام که خضر او را کشت و موسی را وانکار کرد، اشارت است به آرزوها و پنداشت ها که در میدان ریاضت و کوره مجاهدت از نهاد مرد سر برزند، خضر گفت: ما را فرموده اند تا هر چه نه نسبت ایمان است، سرش به تیغ غیرت برداریم که نتیجه پنداشت چون در پنداشت خویش به بلوغ رسد، کافر طریقت گردد، ما خود در عالم بندایت راه کفر بر او زیم تا به حد خویش باز رود.

۸۲- وَاَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ. آیه. اما دیوار که آن را عمارت کرد، اشارت است به نفس مطمئنه، چون دید که در کوره مجاهدت پاک و بالوده گشته و نیست خواهد شد گفت: ای موسی مگذار که نیست گردد که او را بر آن درگاه حقوق خدمت است، عمارت ظاهر او و مراعات باطن او فرض عین است و در زیر نخزانه های اسرار ازل و قدیم نهاده اند، اگر این دیوار نفسانی پست شود خزینه اسرار ربانی بر صحرای افتد و هر بی قدر و نا کسی در وی طمع کند. و سر این کلمات آنست که گنج حقیقت را در صفات بشریت نهاده اند و اطوار طینت در ویشان برده آن ساخته، همان است که آن جواد عمر دگفته:

دین زد روییشان طلب، زیرا که شاهان را آمد ام

رسم باشد گنج نهادر جای ویران داشتن
گویند: وقتی خضر گفت: من اراده کردم کشتی را معیوب کنم و انفراد در اراده را اظهار داشت محض رعایت ادب بود که اراده را به خود نسبت داد، و در مورد کشتن غلام چون کشتن کافر و رعایت مؤمنان در نظر داشت، گفت ما اراده کردیم (خواستیم) که خداوند فرزندی بهتری به پدر و مادر کرامت کند و این هم نیک اراده ای بود و در مورد دیوار چون اراده خداوند بود که آن گنج تا زمان رشد دویتیم در میان باشد، گفت خداوند اراده کرد. عارفی گوید: چون خضر در باره کشتی گفت من اراده کردم، ندا آمد تو کیستی که اراده کنی این بود که بار دوم گفت ما اراده کردیم و بار سوم گفت خدا اراده کرد!!

تفسیر لفظی

۸۳- وَيَسْتَأْذِنُ بَدْعِهِمْ عَنِ ذِي الْقُرْئَيْنِ قُلْ سَأَتَدْعُوكُمْ مِمَّنْ ذُكِّرُوا. از تراز ذوالقرنین می پرسند، بگوازی داستان او را بر شما خواهم خواند.

۸۴- إِنَّا مَكْنَسَالَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ عَسَبًا. ما او را در زمین دست رس دادیم و از هر چیز او را دانشی و چاره ای دادیم.

۸۵- فَاتَّبِعْ سَبَبًا. تا بر آن دانش و چاره راه جوینان به راه افتاد!

۸۶- حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْئَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ مُعَذِّبٌ وَإِنَّمَا أَنْتَ تَدْعِيهِمْ فِيهِمْ حَسَنًا. تا رانجا رسید که آفتاب غروب می کرد و آفتاب را دید که در چشمه گرمی فرورفت و بنزدیک آن چشمه قومی یافت. ما گفتیم: ای ذوالقرنین یا این گروه را عذاب کنی یا در میان آنها راهی نیکوگیری؟

۸۷- قَالَ آمَّا مَنْ ظَلَمْتُمْ فَسَوْفَ نَعْتَدُ بِهِ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نَكِرًا. ذوالقرنین گفت: آن کس که کافر است ما او را عذاب کنیم آنگاه او را نزد خداوند برند تا عذاب کند او را عذاب سخت تر و منکر تر.

۸۸- وَاَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنَّا مِنَّا يُسْرًا. اما کسی که ایمان آورد و کار نیکو کرد، او را پاداشی نیکو است و ما از کار خویش و توان خویش با او نیکوئی کنیم.

۸۹- ثُمَّ اتَّبِعْ سَبَبًا. پس از آن بر پی چاره ایستاد و توان جست.

۹۰- حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سَبِيلًا. تا بنا رسد که آفتاب طلوع می کرد، آفتاب را دید بر قومی می یافت که میان ایشان و میان آفتاب هیچ پوشش نبود (همه برهنه بودند).

۹۱- كَذَلِكَ وَفَدَّ أَحْطَنًا بِمَا لَدَيْهِ خَيْرًا. هم چنین (مانند اهل مغرب در کفر بودند) و ما دادنا هستیم به آنچه

با ذوالقرنین بود، چون همه را ما به او داده بودیم.

- ۹۲- ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا . پس از آن باز بر پی چاره جستن ایستاد .
- ۹۳- حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَتَّقُهُونَ قَوْلًا . تا آنکه میان دو بلندی رسید، گروهی دید جز آن کسان (در غرب و شرق) که هیچ سخنی در نمی یافتند!
- ۹۴- قَالُوا يَا ذَا الْقُرْآنِ إِنَّا يَا جُوجَ وَمَا جُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا . گفتند: ای ذوالقرنین! آنگوگ ما گوگ^(۱) در زمین تباهی می کند آیا ممکن است تو را خراجی دهیم تا میان ما و آنها سدی قرار دهی؟
- ۹۵- قَالُوا مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا . گفت: خداوند دست رسی و توان مرا بهتر از خراج شما داد، پس مرا به نیروی تن باری دهید تا میان شما و ایشان دیواری برهم نهد .
- ۹۶- آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلْتُمْ كَأَن نُّارًا أْتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهَا قِطْرًا . می گوید مرا (خای) تیکه های آهن آورید تا از زمین تا سر کوه میان دو کوه پولا در برهم نهد و گفت آنقدر بریدمید تا آهن مانند آتش سرخ شود آنگاه مس گداخته آورید که روی آن تخته آهنها ریزیم (تا بهم جوش خورند و یکج پارچه شوند).
- ۹۷- قَالُوا اسْطِغْوْا لَنْ نُبَشِّرَكُم بِهِ وَأَنْتُمْ لَا تَتَّعِلُونَ . پس آنها نتوانند بر سر دیوار پولا دین آیند و نتوانند که آنرا بسنند و سوراخ کنند .
- ۹۸- قَالُوا هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا . ذوالقرنین گفت این دیوار کشتی بخشایشی است از پروردگاری من و چون آن هنگام آید که پروردگاری من خواسته است ، این دیوار نیست و نابود گردد! و وعده خدای من حق و راست و درست است .
- ۹۹- وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي سَعْتٍ وَنَفِيخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا . وواگذاریم آنها را آن روز که از آن سد بر یک دگری آویزند و چون صور آخردردمند، ایشان را در عرصه رستاخیز بهم آرمیم بهم آوردنی!
- ۱۰۰- وَعِزُّنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرُضًا . و آنروز و زخ را برای کافران دیداری قرار دهیم دیدار دادنی!
- ۱۰۱- الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا . آن کافران که چشم های دلشان از شناخت ما در پرده است و گوش نداشتند و نتوانستند یاد ما بشنوند .
- ۱۰۲- أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنَ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا . آیا آنان که کافر شدند چنین پنداشتند که بندگان مرا (عیسی - مریم - عزیز) فرود از من به خدا می گیرند؟ مادوزخ را برای کافران جایگاه قرار دادیم .
- ۱۰۳- قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِمَا لَمْ تَحْسَبُوا أَعْمَالًا . (ای پیغمبر) به آنها بگو که شما را خبر دهم از زبان کارتر کارگران و بیپوده تر نجوران مردمان، که کیستند؟
- ۱۰۴- الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا . آنها کسانی هستند که کوشش و رنج آنان در این جهان باطل و تباه گشت و آنها می پندارند که کار نیکومی کنند!
- ۱۰۵- أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَسَبْتَ أَعْمَالَهُمْ فَلَا يُنْقِصُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا . آنان کسانی هستند که به پیغامها و دیدار پروردگاریشان کافر شدند! پس کرده های ایشان همه تباه شد و ما ایشان را فردا در میزنیم هیچ سنگ نهم .

(۱) این دو کلمه نام آن گروه است که به یا جوج و ماجوج تعریف شده . وی نویسد پشت کوه قاف هستند!

۱۰۶ - ذَالِكُمْ جِزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُؤًا. این است که سزای ایشان دوزخ باشد، به سبب آنکه کافر شدند و پیغامها و فرستادگان مرا به فسوس و بازیچه گرفتند.

۱۰۷ - اِنَّ الَّذِيْنَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا. (از سوی دیگر) آنان که بگرویدند و کارهای نیکو کردند، بهشتهای فردوس جایگاه آنهاست.

۱۰۸ - خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَدْخُلُونَهَا حِوَالًا. آنان جاویدان در بهشتند و دیگرگونی نیابند.

۱۰۹ - قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مِدادًا. بگو ای پیغمبر، اگر دریاها مدام (مرکب) شوند برای نوشتن سخنان خداوند من، هرآینه آب دریاها تمام شود پیش از آنکه سخنان خدای من تمام شود! هر چند دریا دیگر هم به یاری آوریم!

۱۱۰ - قُلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحى اِلَىَّ اِنَّمَا اِلٰهُكُمْ اِلٰهٌُ وَاَحَدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ اَحَدًا. بگو با آنها، که منم چون شما مردم هستم، و به من پیغام میرسد که خدای شما یکتا و یگانه است، پس هر کس امیدوار بدیدار پروردگارش می باشد باید کارهای نیکو کند و در پرستش خداوند کسی را در آن انباز ندارد و شرکت ندهد.

تفسیر ادبی و عرفانی

۸۳ - وَيَسْتَكْبِرُونَ تَكْبَرُ عَنْ ذِي الْقُرْآنِينَ. آیه (۱) قصه ذوالقرنین دلیلی واضح و برهانی صادق بر نبوت محمد (ص) است با آنکه مردی بود امی نادبیر، هرگز به کتاب (۲) نرفته و معلمی را ندیده و کتابی را ناخوانده و از کس نشنیده! از قصه پیشینیان خبر میداد و آئین رفتگان و سرگذشت آنان هم بر آن نسق و قاعده که در کتاب خود خوانده بودند و در صحف نبشته دیدند، بی هیچ زیان و نقصان و بی تفاوت و اختلاف در آن بیان می کرد! پس هر که توفیق یافت حقیقت صدق و حق را بشناخت و بر مرکب سعادت به بساط قربت رسید.

۸۴ - اِنَّا مَكْنَنًا لَهُ فِي الْاَرْضِ. آیه. ما ذوالقرنین را تمکن دادیم در زمین تا خاور و باختر را زیر قدم خود آورد و اطراف زمین را به آسانی در نوشت و به زبان اهل معرفت اشارت است باینکه ما اهل معرفت و جواد نمردان حضرت را در اطراف مملکت برقرار و پای برجا کردیم و در کرامت برایشان گشودیم و جهان ایشان را مسخر کردیم تا به تأیید ربانی اگر خواهند بیک شب بادیه در نورند و دریا باز بزنند و از بعض کارهای غیبی نشان باز دهند!

در بعض آثار نقل کرده اند که ذوالقرنین پس از گشودن شهرها در خاور و باختر، هم چنان روی در شهرها نهاد و همی گشت و گروه گروه را دعوت همی کرد، تا به قومی رسید که همه هم رنگ و هم سان بودند، در سیرت و طریقت پسندیده و در اخلاق و اعمال شایسته، بر یک دگر مهربان و کلمه ایشان یکسان، نه قاضی شان به کار بود و نه داور! همه بر یک دگر مشفق چون پدر و برادر، نه یکی درویش و یکی توانگر، یا یکی شریف و دیگری وضعی، بلکه همه یکسان بودند و برابر! در طبعشان جنگ نته و در گفتشان فحش نته! در کردارشان زشت نته! و در میانشان بدخوی و جلف و جفا کار نته! عمرهاشان دراز ولی آرزوهاشان کوتاه بود! و بر در خانه ها گوزها کنده بودند تا پیوسته در آن ننگرند و ساز رفتن سازند! و سراهای ایشان را در نیود!

ذوالقرنین چون آنان را دید، در کار ایشان خیره برآمد! و گفت ای قوم شما چه قومید که در شرق و غرب بگشتم مانند شما گروه ندیدم و چون سیرت و اخلاق شما هیچ سیرت و اخلاق نه پسندیدم! مرا از کار و حال خویش خبر کنید، و هر چه برسم مرا جواب دهید.

(۱) برخی از مفسران و دانشمندان، ذوالقرنین را با دلائل سوجهی با کورش بزرگ پادشاه هخامنشی یکی میدانند از جمله مرحوم مولانا ابوالکلام آزاد دانشمند بزرگ هند در کتابی که تألیف و بفارسی ترجمه شده دلائل آنرا ذکر نموده.
(۲) کتاب جمع کاتب است که به معنی مکتب و کتابخانه بکار برده اند.

نخست آنکه: چرا نزد بیک سرهای خویش گورها کنده اید؟ گفتند تا پیوسته مرگ بیاد داریم و چون مارا بازگشت آنجا خواهد بود دل بر آن نهیم.

پرسید چون است که بر سرای شما در نیست؟ و حجاب و قفل و بست نه؟ گفتند: چون در میان ماجر آمین و مؤمن نیست و هیچکس را از کس ترس و بیم نه!

پرسید چون است که در میان شما امیر و قاضی نیست؟ گفتند: از هر آنکه در طبع ما جنگ و ستم نیست تا به پاسبان و امیر و قاضی نیاز داشته باشیم.

پرسید این موافقت شما بظاهر و نزدیکی دلهای شما باطن از کجا خواسته؟ گفتند: کینه و حسد و خشم و دشمنی از دل بیرون کردیم تا موافق بیک دیگر گشتیم و دوست بیک دیگر شدیم.

پرسید چون است که شما را عمرهای دراز دادند؟ و دیگران را کوتاه؟ گفتند: از آنکه به حق کوشیم و حق گوئیم و از حق درنگ داریم و به عدل و راستی زندگانی کنیم.

پرسید چون است که شما را به روزگاران نرسد چنانکه به دیگر مردم میرسد؟ گفتند: از اینکه هر چه پیش آید جز خدای را به پشتی نگیریم!

ذوالقرنین پرسید: مرا از پدران و گذشتگان خویش خبر دهید، که آنها هم برین سیرت زندگانی کردند؟ یا خود شما چنین هستید؟ گفتند: آری، پدران خود را چنین یافتیم و برین سیرت دیدیم، پیوسته درویشان را نواختندی و خستگان را تیمار داشتندی و عاجزان را دست گرفتندی و جانبا را عفو کردندی و پاداش بدی را نیکی دادندی و امانت گزارندی و رحیم پیوستندی و نماز خویش به وقت گزارندی و به وفا و عهدها باز آمدندی. تا خداوند آنها را به صلاح رساند و بداشت و بنام نیکو از دنیا بیرون برد و ما را به جای ایشان نشانده!

۱۰۲- أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا آية. از اینجاست تا آخر سوره وصف حال دیگر و است. گروهی بیگانگان که آیات عجایب حکمت حق را شنیدند و بدایع اسرار فطرت در کار موسی و خضر و از داستان ذوالقرنین آگاه شدند و همه را انکار کردند، نه گوش سخن شنوداشتند نه دیده عبرت بین! نه دل روشن! تا خدای را در یافتندی و پیغام را تصدیق کردندی، نه توفیق رفیق آنان بود و نه هدایت را عنایت! الا جرم حاصل کار و سرانجام روزگار ایشان دوزخ بود.

۱۰۷- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ آية. گروه دیگر و مؤمنانند که عجایب آیات حکمت و آیات قدرت حق از روی هدایت و عنایت بر دلهای ایشان، کشف کردند و آنرا به جان و دل پذیرفتند و گردن نهادند و حلقه بندگی را در گوش و طوق طاعت برگردن نهادند! تا بهشتهای فردوس جایگاه آنان شد و خداوند ایشان را تشریف داد و به این اکرام و اغراض مخصوص گردانید.

... كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا آية. امروز چنان وصل است و فردا چنان فضل، امروز چنان عرفان است و فردا چنان رضوان، مؤمنان و نیک مردان فردا که در بهشت آیند، اینها را به منزل خاص فرود آورند و هم در وقت ایشان را نُزُل دهند، نبینی کسی که مهمانی عزیز به وی فرود آید تا آنکه با وی نشیند، نخست او را نُزُل می فرماید، هم چنین خداوند در ابتدای آیت حدیث نُزُل کرد و ذکر لقاء و رؤیت به آخر آیت بُرَد و جای دیگر بیان کرد که نُزُل چیست؟ و آن چنان است که آنچه آرزو کنید در آن بهشت یابید و هر چه خواهید و جوئید بینید که این نُزُل از خداوند غفور و رحیم است.

۱۱۰- مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا آية. عمل صالح آنست که نفس آدمی به آن عمل توجه نداشته و از آن عمل، ثواب و پاداش نخواهد! بعضی گفته اند عمل صالح آنست که هر کس

بہ دیدارِ خداوند آرزو دارد، تا در دل اعتقاد کند کہ خداوند دیدنی است دیداری عیانی و رازی نہائی و مہری جاودانی ا پس ہر کہ دیدار طلبد اورا میعادی است کہ روزی بدان رسد، چون فرمود: ہر کس امید لقاءِ خداوند دارد روزی بہ آن خواہد رسید، کہ بزرگ چیزی آرزو کردہ و عظیم امیدی داشتہ و ہمت وی بجای بلندی رسیدہ کہ دیدارِ خداوند بیوسیدہ (خواستہ) اگر این امید نبودی بہشت بدن خوبی بہ چہ از زیدی؟ و اگر این وعدہ دیدار نبودی، بندہ را خدمت از دل کی خریدی؟ ہر کس را مرادی در پیش و او در پس ا عارف منتظر است تا دیدار کی؟ ہمہ خلق بر زندگانی عاشقند و مرگ برایشان دشوار ا عارف بہ مرگ میشتابد بہ امید دیدار ا

چہ باشد گر خوری یکسال تیمار چو بینی دوست را یک روز دیدار

﴿ سورہ - ۱۹ - مریم - (مکی) ۹۸ آیتہ ﴾

﴿ تفسیر لفظی ﴾

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . (بنامِ خداوند بخشنده مہربان) .

۱- کَہٰی لَعِیْصَ . (کاف - ہا - یا - عین - صاد) : خداوندی راہ نمای، زینہاردار، دانایِ راست گوی .
 ۲- ذِکْرُ رَحْمَۃِ رَبِّکَ عَمِیْدٌ زَکْرٰیۡمًا . این یادگارِ خداوندِ تو است بہ مہربانیِ خویش نسبت بہ بندہ خود زکریا .
 ۳- اِذْ نَادٰی رَبَّہٗ نِدَاۃً خَفِیۡمًا . آنگاہ کہ خداوندِ خویش را برخواند خواندنی نرم (نہ بہ آواز بلند) .
 ۴- قَالِ رَبِّ اِنِّیْ وَهِنَ الْعِظْمِ مِیۡمٰی وَاَسْتَعْمَلَ الرَّاسَ شَیۡبًا وَاَلۡتَمَّ اَکۡنٰنَ بَیۡدِ عَلَیۡکَ رَبِّ شَقِیۡمًا . گفت ای خدای من، منم کہ استخوان و اندام من سست گشتہ و سپیدی پیری در موی سر و محاسن من پیدا گشت و من ہرگز بہ خواندن تو بدبخت نبودم (و از اجابت محروم نہ!)

۵- وَاِنِّیْ خَفِیْتُ الْمَوَالِیۡ مِیۡنَ وَّرَآئِیۡ وَکَانَتَ اِمْرًا تِیۡ عَلَاقِرًا فَهَبْ لِیۡ مِیۡنَ لَدُنْکَ وَکَیۡمًا . و من از نیازدگان (خویشانِ جد پدری و مادری) پس از مرگِ خویش می ترسم، وزن من نازا است پس فرزندی از نزدیکِ خویش بمن عطا فرما .
 ۶- یٰرِثِیۡ وَیَرِثُ مِیۡنَ آلِ یَعْقُوۡبَ وَاَجْعَلۡنَہٗ رَبَّ رَضِیۡمًا . فرزندی کہ از من ارث برد و از ہمہ نرُاد و فرزندانِ یعقوب و آن فرزندانِ پسندیدہ کن (و شایستہ پیغمبری گردان) .

۷- یٰزَکْرِیۡا اِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلَامٍ اُنۡثٰی یٰحٰی اِنۡتَ یٰحٰی لَمۡ نَجْعَلِ لَہٗ مِیۡنَ قَبِلَ سَمِیۡمًا . ای زکریا، ما تو را بشارت میدہم بہ فرزندی کہ نام او یحیی است کہ او را پیش ازین کسی را ہم نام نکردیم .

۸- قَالِ رَبِّ اِنِّیۡ اَبْکُوۡنُ لِیۡ غُلَامًا وَّکَانَتَ اِمْرًا تِیۡ عَلَاقِرًا وَّقَدۡ بَلَغَتۡ مِیۡنَ الْکِبَرِ عَتِیۡا . زکریا گفت: پروردگارا، چون مرا پسری باشد در حالیکہ زن من ہمیشہ نازا بودہ است و من از پیری بہ تباہی رسیدہ ام .

۹- قَالِ کَذٰلِکَ قَالِ رَبِّکَ هُوَ عَلٰی ہٰمِیۡنٍ وَّقَدۡ خَلَقۡتُمۡکَ مِیۡنَ قَبَلِ وَاَلۡتَمَّ اَکۡنٰنَ شَیۡبًا . فرشتہ گفت: چنین گفت پروردگار تو، کہ این کار بر من آسان است کہ من تو را در حالی کہ خود ہیچ نبودی بیا فریدم!

۱۰- قَالِ رَبِّ اَجْعَلۡ لِّیۡ اٰیۃً قَالِ اٰیۡتُکَ اَلَا تَتُکَلِّمُ النَّاسَ لَیۡلًا سَوِیًۡا . خدایا، مرا نشانی بخوا، گفت: نشانی تو آنست سہ شبانہ روز با مردم سخن نگویی (نتوانی گفتن) .

۱۱- فَخَرَجَ عَلٰی قَوۡمِہٖ مِنَ الْمِحْرَابِ فَاۡوٰحٰی اِلَیۡہِمۡ اَنۡ سَبِّحُوۡا بُکْرَۃً وَّعَشِیۡمًا . پس زکریا (در آن سہ روز) بر قومِ خویش بیرون آمد و بایشان نمود کہ با ہمداد و شبانگاہ نماز کنید .

۱۲- یٰحٰیحٰی اَخِذِ الْکِتٰبَ بِقُوۡۃٍ وَّاٰتِیۡنَاہُ الْاِحْکَمَ صَبِیۡمًا . (خداوند فرمود) ای یحیی، پیغام و دین را با نیرو بگیر، و ما او را پیغام و حکم در کودکی دادیم .

- ۱۳- وَحَنَانًا مِّنَ اللَّذَاتِ وَزَكَاةً وَكَانَ تَقْوِيًّا. واز زرد خویش اورا نیکی و پاکی دادیم و او خود پرهیزکار بود.
- ۱۴- وَبَرَآءٍ إِلَىٰ آلِهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا. و نیکوکار و نوازش کننده پدر و مادر بود، و هرگز جباری گناه کار در من و نابخشاینده بر خلق نبوده.
- ۱۵- وَسَلَامٌ عَلَيْنَا يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا. و درود بر یحیی آن روز که او را زادند و آن روز که می میرد و آن روز که او را زنده برانگیزانند.

تفسیر ادبی و عرفانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. بقاء اشارت است به بقاء خدای ازلی، و سین اشارت است به سلام خدای بر مؤمنان، و میم اشارت است به محبت خدای مرتابان و پاکان. این است شگرف کاری و بزرگ حالی که قاصد به مقصود رسد و عابد به معبود و طالب به مطلوب و محب به محبوب. نسیم وصال از وزشگاه اقبال دمیده و دوست به دوست رسیده است.

۱- کتھا لبعص. آیه. سماع حروف مقطوع در افتتاح سوره ها و آیه ها، شرابی است در قدح فرح ریخته و در جام انس جلال احدیت دوستان خود را داده، چون دوستان حق در بوستان لطف، این شراب انس را از جام قدس بیاشامند، در طرب آیند، چون در طرب آیند در طلب آیند، قفس جهان بشکنند و با شهر عشق بر افق غیب پرواز کنند تا به کعبه وصل رسند، چون رسیدند، عقلهاشان مستغرق لطف گشته و دلهاشان مستهلک کشف شده، نسیم از کیست؟ از جانب قربت رسیده، خود را گم کرده و اورا یافته است!

پیر طریقت گفت: روزگاری اورا می جستم خود را می یافتم اکنون خود را می جویم اورا می یابم ای حجّت ریباد، و آنس را یادگار، چون حاضری این جستن بچه کار؟ خدایا، یافته می جویم، با دیده وری گویم که دارم چه جویم؟ که می بینم چه گویم؟ شیفته این جست و جویم، گرفتار این گفت و گویم، ای پیش از هر روز، وجد از هر کس، مراد رین سوره زار و طرب نه بس!

لطیفه: خداوند با این حروف ثنائی است که بر خود میکند، اسماء و صفات خود را یاد خلق میدهد و خود را می ستاید و می گوید: منم کافی، منم هادی، منم (یُحیی و یُمیمت)، منم علیم، منم صدیق.

از حضرت علی (ع) نقل کنند که او سوگند باین حروف یاد می کرد و می گفت این حروف همه نامهای خدا است که می گوید: منم خدای کبیر و کریم، و علیم و صدیق، منم خدای بزرگوار، جبار کردگار، نامدار رهبر، دار کبیر اشارت است به کبر بقاء و جلال احدیت، و کریم اشارت است به جلال صمدیت، که عارفان در مکاشفه جلالت و محبتان در مشاهده جمال! چون به جلالتش نظر کنی جگرها در میان خون است، و چون به جلالش نظر افکنی، راحت دلهای محزون است، آن یکی آتش جهان سوزاست و این یکی نور جهان افروز، آن یکی غارت دلهای، و این یکی راحت جانها است!

شیخ خرقانی گوید: اودرتو آویخته نه تودرتو آویخته! سر پرده کرم زده و بیساط نعمت گسترده و زندا در داده (آجیدینو داعی الله) ای گدایان به من آئید، نه بشما نیازی دارم بلکه با شما نیازی دارم!

عارفی بزرگ گوید: در بادیه می شدم یکی را دیدم با یک پادر غلبات وجد خویش می جست و می رفت! گفتم تا بجا؟ گفت: حج بیت الله. گفتم: تو را چه جای حج است که معذوری! گفت: همانا سودااش مرا آنچه میدارد! چون به مکّه رسیدم اورا دیدم پیش از من رسیده! گفتم چگونه پیش از من رسیدی؟ گفت: ندانستی که تو آمدی به تکلیف کسی و من آمدم به جلد به های غیبی! کسی به غیبی هرگز کار رسیده؟

پیر طریقت گفت: الاهی، به عنایت ازلی تخم هدایت کاشتی، به رسالت پیمبران آب دادی، به یاری و توفیق پروردی، به نظر خود به بار آوردی، خداوند، سزد که اکنون سهم قهرآزان بازاری، و کشته عنایت ازلی را به رعایت ابدی مدد کنی.

۲- ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا. آیه. این است نشانی رحمت حق بر بنده خویش، این است غایت لطف و کمال کرم که به مهر ربانی خویش نمود، رحمتی که گمان به وی راه نبرد، لطفی که اندیشه در وی نرسد، رحمتی و عطای بی‌فضل آلهی، به عنایت ربانی، نه به عبادت و کسب بندگی، هر چند بنده به معصیت می‌کوشد، نعمت خود بروی میریزد، این است که آن پیر طریقت گفت: صبح می‌کنم در حالیکه در من آن قدر نعمت خدا است که بواسطه زیادی گناه از شماره آن ناتوانم و نمیدانم بر نعمت‌های زیبا و مسرت بخش سپاس‌گزاری کنم یا بر زشتی‌های شرم‌آورم که پوشیده است!

آورده اند که زاهدی در روزگار گذشته در صومعه‌ای سالها عبادت کرد، پس هوی و هوس را غلبه کرد، و معصیتی بر او برفت و پس از آن بشیمان شد خواست که به محراب عبادت باز شود، چون قدم در محراب نهاد، شیطان بیامد و او را گفت: ای مرد شرم‌نداری که چنان کاری کردی، و اکنون به حضرت صاحب جلال می‌آئی؟ خواست که او را از حق نومید گرداند تا نومیدی سبب زیادی گناهان او شود! ناگاه ندائی شنید که می‌گوید: بنده من، تواز برای منی و من از برای تو، به فضول بگو و توجه داری وجه کاره‌ای؟

۳- إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا. آیه. نشان اجابت دعا، ثبات و استقامت بردعا است، چون بردعائبات کردی، اگر از اجابت که نصیب تو است محروم ماندی، به عبادت که حق خداوند است مشرف گردی، و این قدم و رای آن قدم است و این مقام هم‌تراز آن مقام! که پیغمبر فرمود: دعا عبادت است. و بدان که در دعا اضطراب باید که خداوند می‌فرماید: آیا چه کسی جواب مضطرب را می‌دهد وقتی که او را می‌خواند؟ - استغاثه باید که می‌فرماید: هنگامیکه بسوی خداوند استغاثه می‌کنید - تضرع باید که می‌فرماید: خدای خود را از روی تضرع و در پنهانی بخوانید - رغبت و رهبت باید که می‌فرماید: ما را از روی رغبت و رهبت، میل و ترس، می‌خوانند - دعا پیوسته باید که می‌فرماید: پروردگار خود را هر بامداد و شام می‌خوانند - آرزوی اخلاص باید که می‌فرماید: او را اخلاصانه بخوانید.

لطیفه: بنده چون شرایط دعا بجا آرد، مرغی ماند که در قفس است و سحر به بانگ آید، پس خداوند عارفان و عابدان را به وجود آورد و دنیا را قفس ایشان ساخت و مصالح و منافع در دنیا برای آنها آماده ساخت و کارهاشان راست کرد، آنگاه فرمود: در سحرگاه استغفار می‌کنند و بنده به عجز خود در سحر می‌زارد و می‌خروشد و حق به لطف می‌شنود و می‌نیوشد.

۴- قَالَ رَبِّ انِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا. آیه. از روی اشارت بر ذوق جوانمردان طریقت، این کلمات دعوی بختگی است که از نهاد ذکر بیایم، جلال عزت احدیت دعوی و برابر محک بلازد تا سیر معنی در آن دعوی پدید آید، و آن بلاها که از قوم خود دید بسبب این بود. زکریا چون بلاری به وی نمود پناه به درخت بُرد، غیرت درگاه عزت در رسید، ریشه تیلسان وی بیرون بماند و نشانی شد تا قوم وی بدانستند که درخت پناه گاه وی شده، آنگاه ند آمد ای زکریا اکنون پشت به درخت دادی و آن پناه گاه و تکیه گاه خود ساختی، بنگر تا چه بلا بر تو گاریم، قوم او را به بر نهادند و او را با درخت به دونیم کردند، تا عالمیان بدانند که هر آنکس که پناه به غیر حق برسد، ازدهای غیرت حق دمار از روزگار او برآرد.

۵- وَانِّي خِيفْتُ الْمَوَالِيَّ مِنِّي وَرَائِي. آیه. زکریا از خداوند فرزند خواست و حق تعالی دعای وی را اجابت کرد و او را فرزندی شایسته بداد، و نام او یحیی پیغمبر بنام گردید، و آنگاه به مسجد بیت المقدس شد، احبار و رهبان زادید، پشمینه‌ها پوشیده و کلاه‌های صوف بر سر نهاد و خوبش را بر ستونهای مسجد بسته، با این ریاضت و مجاهدت خدای را عبادت می‌کردند، یحیی چون این را دید به خانه شد و به مادر گفت: برای من پشمینه ساز تا در پوشم و با احبار و رهبان در مسجد خدای را عبادت کنم، مادر گفت: نخست باید از زکریا پیغمبر خدا پرسم و از او دستور خواهم چون حال باز کردی گفت، یحیی را بخواست و گفت: ای فرزند من این چه آرزو است که تو را خاسته، تو کودکی نارسیده، روزگار ریاضت و مجاهدت نایافته، یحیی گفت: ای پدر به کودکی من چه بسته!

مرگ چون آید از من به سن کمتر گیرد! ز کز یما چون سخن از او بشنید مادرش را گفت کلاه و جامه پشمینه برای او راست کن که روا است .
 ۱۲- يَا يَحْيَى اخذ الكتاب بقوة آیه. یحیی به سان زاهدان پشمینه در پوشید و کلاه بر سر نهاد و به مسجده رفت و با احبار (علمای یهود) در عبادت شد و چندان ریاضت و مجاهدت بر خود نهاد که تن وی نحیف گشت و از بس بگریست پوست از روی او برفت و بر رخسار وی مغانگها پدید آمد.

۱۳- وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا آیه. ز کز یما چون او را به آن حالت دید دل تنگ شد و بگریست و گفت: ای پسر، من تو را از خداوند به دعا خواستم تا چشم به تو روشن باشد و دل شاد و خرم! اکنون این همه نوح چیست؟ که بر خود نهاده و سبب درد دل من گشته ای؟ یحیی گفت: ای پدر تو مرا بدین کار فرمودی ز کز یما که دلش بحال کودک بسوخت گفت بار خدایا، بر این بیچاره ببخشای که آرام و قرارش نیست، تو ببخشنده و مرهم بر درد نهانده، خطاب آمد، ای ز کز یما تو شفقت خویش دوردار که بر درگاه ما چنین نازک و نازنین نتوان بود، ناز و لذت دوستان ما جای دیگر است. همان ساعت یحیی را وحی آمد که ای یحیی تن تو از گریه لاغر شده، سوگند بجلال و عزت من که اگر از آتش دوزخ آنگاه بودی زرهی از پولادی پوشیدی (تا چه رسیده پشمینه) آنگاه مادر او را شب نزد خود خواند و عدسی پخته بود و جامه موئین که نرم تر از پشم بود بر او پوشیده و خفت، در خواب نداء هیبت آمد که ای یحیی، خانه ای بهتر از خانه من و همسایه ای بهتر از من یافتی؟

یحیی از خواب بر آشفت و گفت خدا یا لغزش مرا ببخش من جز به بیت المقدس راهی نیام، و سپس پشمینه را پوشید و روانه مسجد شد و بارها نان به عبادت مشغول گشت.

۱۵- وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا آیه. روایت است که یحیی روزی با عیسی راه میرفت در راه زنی را تنه زد، عیسی گفت ای یحیی پسر خاله من، گناه بزرگی مرتکب شدی! گفت چه گناهی؟ عیسی گفت: زنی را ضربه زدی که گمان نمی کنم خداوند تو را به بخشد! یحیی گفت: به خدا سوگو کند که من هیچ متوجه این ضربه نشدم! عیسی گفت: سُبْحَانَ اللَّهِ، شکفتا، تن تو با من است پس روح تو بجا است؟ گفت روح من وابسته به عرش الاهی است.

❁ تفسیر لفظی ❁

۱۶- وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرِيفًا . (ای محمد) در قرآن، مریم را یاد کن آنگاه که از کسان خویش بیگ سوسد به جایگاهی از سوی برآمدن آفتاب و عزلت اختیار کرد.

۱۷- فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا . در پیش خود از سوی مردمان خویش پرده ای گرفت، پس ما روح خویش را به وی فرستادیم (جبرئیل) که مانند مردی پیش او ایستاد هم چون جوانی نیکو روی!

۱۸- قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا . مریم گفت: من در پناه و زینهار خداوند میشوم (وازاو بازداشت می خواهم) از تو اگر تو برهیز کاری! (و بمن نظر بندنداری).

۱۹- قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا . جبرئیل گفت: من فرستاده پروردگار تو هستم تا به تو پسری پاک هنری روز افزون بخشم و من آن نیم که تو بنداری وی تری).

۲۰- قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا . مریم گفت: مرا چون پسری باشد در حالی که هیچ مردی مرا نیارمیده و نساویده! و من هم زنا کار نیستم!

۲۱- قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلِيُّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ آمِرًا مَّقْضِيًّا .

جبرئیل گفت: پروردگارت تویی گوید: این کار بر من آسان است و آنرا نشانی (شگفتی) و آیتی برای مردمان کنم و بخشاییشی از ما به توانست و کاری بود از ما خواستنی و گزارده و شدنی!

۲۲- فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهٖ مَكَانًا قَصِيًّا . پس مریم به عیسی بارور شد ، و بارشکم خود را دور برد (و شرم

داشت) .

۲۳- فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هٰذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مِّنْ نَّسِيًّا .

آنگاه او را در دزد خاستن گرفت که بپانته خرمان بن شد (و پشت خود را بدان نهاد) و گفت ای کاش من پیش از این بمردمی (از دل تنگی و شرم) و فراموش شده بودم .

۲۴- فَتَنَادَىٰهَا مِن تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا . پس عیسی (که زیر او بود)

او را آواز داد که اندوهگین مباش ، خدا او ندزیر پای تو جوی آماده کرده (و فرزند عطا کرد) .

۲۵- وَهَئِذَا يَسْتَكْبِرُ بِحَيْدُعِ النَّخْلَةِ نَسَا فِطْرَ عَلِيِّكَ رُطْبًا جَنِيًّا . و خرمان را بسوی خویش بچنان تا

بر تو خرمای ترونازه و در هنگام رسیده افتد!

۲۶- فَكَلِمَٰةٌ وَّاشْرَآءٌ وَقُرْآءٌ عَيْنًا فَمَا تَتَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُبُوبِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا

فَلَنُ أَكَلِمَ الْيَوْمِ أَنَسِيًّا . پس از آن رطوبت بخور و از آن آب بیاشام و چشمان روشن دار ، اگر از مردمان کسی بینی بگو من خدای خود را پیمان کرده ام که خاموشی (سکوت) کنم و امروز با هیچ مردم سخن نخواهم گفت .

۲۷- فَأَنْتَ بِهٖ قَوْمَهَا تَحْمِلُهَا قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا . پس مریم عیسی را برگرفت و او را

به قوم خویش آورد ، آنها گفتند: ای مریم ، چیزی آوردی پس شگفت و منکر را!

۲۸- يَا أُخْتُ هَلْ رَوٰنَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَلَامُكَ بُعِيًّا . ای خواهر هارون ، پدر تو مرد بد

نبود و مادرت هم بلید کار نبود!

۲۹- فَأَشَارَتْ إِلَيْهٖ قَالُوا كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا . پس مریم برای جواب آنها اشاره به

عیسی کرد ، آنها گفتند چگونه با کودک خود در گهواره سخن گوئیم ؟!

۳۰- قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا . عیسی ، (در حالیکه در گهواره بود) گفت منم بنده

خداوند که مرا دین و کتاب داد و مرا پیغمبر قرار داد .

۳۱- وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا مَّا أَمِنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ مَا دُمْتُ حَيًّا . و مرا خداوند برکت

داد هر جا که باشم و مرا به نماز و زکات اندر زداد تا زنده هستم .

۳۲- وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا . و مهر بانی به مادرم سفارش فرمود و مرا جبار و بد بخت نکرد .

۳۳- وَالسَّلَامُ عَلٰی يَوْمِ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا . و درود خدای بر من روزیکه زائیده شدم

(زیم) و روزیکه میرم و روزیکه زنده انگیزاینده میشوم .

۳۴- ذٰلِكَ عِيسٰی بَنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهٖ يَخْتَرُونَ . این است عیسی پسر مریم ، سخن خدای ، که

ترسیان در باره او سخن جدا جدا می گویند و بیکاری کنند .

۳۵- مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِن وَّلَدٍ سُبْحٰنَهٗ إِذَا قَضٰی أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ . شایسته

خداوند نیست که هیچ فرزند گیرد ، پاك است و بی عیب خدائی که چون خواهد کاری کند ، جز آن نبود که گوید: باش ، پس می باشد!

۳۶- وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَانَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (عیسی گفت) خدای بیگانه پروردگار من و شما

است پس او را پرستید که راه راست این است.

۳۷- فَأَخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ پس گروه‌های ترسایان

سخنان مختلف میان خودشان گفتند (و هر یک در کار عیسی چیزی گفتند) پس وای و نفرین باد بر آنها، که از حاضر شدن در روزی بزرگ کافر شدند!

۳۸- أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا الْكِنُ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فَيَضَلُّوا الْمُبِينِ . امروز حق نمی شنوند

و صواب نمی بینند! تا چون روزی که بسوی ما می آیند بشنوا و بینا باشند! لکن ستم کاران پیوسته در گمراهی آشکارند.

تفسیر ادبی و عرفانی

۱۶- وَأَذْكُرُ فِي السُّكُوتِ مَرِيَمَ آیه. این قصه مریم و عیسی، دل داری دادن شکستگان است و سبب آسایش

غمگنان، و اشارت به نواختن غریبان و مرهم نهادن بر دل سوختگان، و امید دادن درماندگان، هر چند که اول همه بلا نمودند و محنت، به آخر همه ولاء دیدند و محبت.

لطیفه: مریم ابتدا که برای عبادت به آن خلوتگاه رفته و برده بر روی خود فرو گذاشت تا کس او را نبیند، جبرئیل آمد

بصورت جوانی زیبا، برابر او ایستاد، مریم که تنها بود ترسید، مردی بیگانه دید و جای خالی و راه گریزه! تدبیر و حیل همان دانست که به پناه خدا باز شد و او را به حق برسانید و گفت:

۱۸- قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ يَا رَحْمَنُ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا آیه. ای مردی که قصد من ضعیف داری آن خداوند که

رحمن نام او است و رحمت او به همه کس رسیده، دانم که مراد از زینهار خود دارد و مرا از قصد تو بمن گرداند! جبرئیل گفت: مترس

نه آنم که تو پنداشتی، من فرستاده خدایم و بکاری آمده‌ام، مریم پنداشت که فرشته مرگ است و برای قبض روح او آمده! گفت:

عمرم به سر آمده که برای گرفتن روح آمده‌ای؟ گفت: نه، آمده‌ام تا تو را بفرزندی نیکو و پاک و هنری بشارت دهم! مریم را این سخن عجب

آمد و درش گفت شد و گفت:

۲۰- قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ آیه. از کجا مرا فرزندی بود؟ و هرگز بشری به من نرسیده

و هیچ صحبت نرفته؟ جبرئیل گفت: بدان که آفرینش فرزند نه به مدت و نه به صحبت است بلکه به قدرت و مشیت خداوند است!

مریم گفت: هرگز که دیدم که گیاهی از زمین بی تخم روید؟ جبرئیل گفت: اول گیاهی که از زمین برآمد به قدرت خدا آمد!

پس چون جبرئیل روح عیسی در مریم دمید از آن بار گرفت چون وقت زادن رسید در آن بیابان تنها و بی کس و بی نوا و بی کام،

گرسنه و هیچ خوردنی نه! تشنه و قطره آبی نه! تنها و یک رفیق سازگار نه! در دزه خاست و زادن به عیسی نزدیک شده، خداوند فرماید:

۲۳- فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ آیه. از بی تابی و رنجوری پشت به آن درخت خشک خرمان نهاد،

و بر غریبی و بی کای خودی نالید و می گریست که! کنون پیش مردم چه عذر آورم و چه گویم؟ که این کودک از کجا آورده‌ام؟ و از کی بار

گرفتم؟ و اکنون کودک را با چه شویم و او را چه پوشم؟

تنها خوردن این دل غم و تنها کشد! / گمردون نکشد آنچه دل ما کشد!

... يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا آیه. پس چون درد و اندوه به غایت رسید سخن بریده گشت

و چشم پر آب شد و دل پر حسرت، و مرگ به آرزو خواست، فرمان آمده جبرئیل که مریم را در یاب که در غرقاب است. جبرئیل آمد و از

بالای سر او ندا کرد: ای مریم دلنگی مکن و اندوه مدار زیرا که:

۲۴- قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا. آیه. یعنی زیر تو فرزندى شريف است و گویند عیسی در زیر آن درخت دانست که مادرش دلنگ است ورنجور، آواز داد که:

... آلا تحزنى. آیه. ای مادر دلنگ مباش و مرگ نخواه چه دانی که در این کار چه تعبیه است و چه دولت، آخر گشاینده کارها این کار را بگشاید.

مریم گفت: ای پسر، چون دلنگ نباشم در این بیابان خشک؟ نه شربت آبی که بیاشام یا بدان طهارت کنم! عیسی پای بر زمین مالید و گفت: ای مادر اینک جوی آب روان است! مریم از آن آب بیاشامید و طهارت کرد و آرامشی در او پدید آمد، آنگاه عیسی گفت:

۲۵- وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ. آیه. گویند آن خرمان ساها بود خشک شده و معجزه عیسی است یعنی خدائی که عیسی را پی در پی به وجود آورد قادر است که از درخت خشک رطب آرد!

چون دست مریم به آن درخت خشک رسید، تازه و سرسبز شد و در آن حال رطب پیش وی بیارید و به وی الهام آمد که ای مریم، ما توانا بودیم بی آنکه تو درخت را بجنبانی رطب پیش تو آیم، لکن خواستیم تو را در این کار و کرامت پدید کنیم: یکی در زادن و بیماری تو را توانا کنیم که درخت را بجنبانی و آن تو را نشان کرامت و صدق باشد، دیگر آنکه خواستیم تا برکت دست تو به درخت رسد و درخت بار آور گردد، تا جها نیان بدانند که هر کس در غم و اندوه است دست وی شفای درد ها بود!

مریم گفت: ای پسر، اکنون خوراک و شراب راست شد، لیکن چون مرا گویند این فرزند از کجا آمده چه گویم؟ عیسی گفت تودل مشغول مدار که این جواب من خوددم و جواب آن بود که گفت:

۳۰- قَالِ إِنِّي عِبْدُ اللَّهِ أَلَيْسَ الْكِتَابُ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا. آیه. خداوند در ازل میدانست که ترسایان در کار عیسی غلو کنند و او را پسر خدا و ثالث ثلاثه خوانند و در حال کودکی بر زبان براند که من بنده خدا هستم تا برایشان حجّت باشد و فساد قولشان دلیلی واضح! و از روی مجادله با ترسایان گویند: آنچه که عیسی گفت یا راست است یا دروغ، اگر راست است پس گفته مجادلان باطل است که او را خدا یا پسر خدا گفتند و اگر دروغ است، آن کسی که دروغی گوید شایسته خدائی نیست!

و اینکه گفت: کتاب (انجیل) به من داده و مرا پیغمبر خود قرار داده، رد بر گفتار کسانی است که گفته اند: استحقاق نبوت به کثرت طاعت است!

لطیفه: خداوند به عیسی پیغمبری کرامت فرمود به فضل خود نه بعلمت طاعت، و آنرا که رقم سعادت کشید و اهل محبت گردانید به لطف و عنایت خود گردانید نه بوسیله عبادت!

۳۱- وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا مَّا كُنْتُ. آیه. از برکت های خداوند به عیسی: به فریاد بیچارگان رسیدن، ضعیفان را یاری کردن، ستم دیدگان را نوازش نمودن، نیازمندان را مواسات کردن، گمراهان را رهبری کردن، مردم را پند و اندرز دادن، رفع اذیت و آزار از مردم کردن و خود تحمل آزار و اذیت نمودن!

۳۳- وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا. آیه. فرق میان محمد حبیب الله و عیسی روح الله این است عیسی خود گفت درود بر من، ولی به محمد در شب معراج گفته شد درود و رحمت خدا بر تو باد، ای پیغمبر خدا!

اینکه عیسی گفت روزیکه متولد شدم، یعنی سلامت و صحت که در حقیقت جواب مبالغه در مدح ترسایان و تهمت و هدمت بود آن است که خود را از گفتار هر دو طایفه تبرئه ساخت. و اینکه گفت روزی که بمیرم یعنی دین خود را سلامت تمام مرگ بیابان برم و اینکه گفت در رستاخیز زنده شوم، یعنی بجای ملامت سلامت بینم و از هول قیامت نجات یابم.

گویند: مریم فرزند خود عیسی را به معلم سپرد، همینکه معلم باو گفت: بگو بسم الله، عیسی گفت: باء بها و خدا و سبن سناء خدا و میم ما یک خدا است:

از حضرت امام محمد باقر (ع) (امام پنجم شیعیان) نقل شده که فرمود: وقتی عیسی نه ساله شد مادرش او را به معلم سپرد، معلم به او گفت بگو: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ عیسی گفت: بِسْمِ اللّٰهِ... آنگاه مؤذّب گفت: بگو: اِبْرٰهَیْمَ عِیْسَى، گفت: الف آلا و خدا، با عیسی جلال خدا، جیم جلال خدا، دال دین خدا مؤذّب به مریم گفت: دست پست بگیر و برو که نیازی به آموزنده و آداب آموز ندارد!

❁ تفسیر لفظی ❁

۳۹- وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَمَامَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ . (ای پیغمبر) آنان را از روز حسرت و ندامت بترسان آن گاه که خلق را بر سر دوازه گسیل کنند و آنگاه که کار برگزار شده و ایشان در غفلتند و نمی گردند!

۴۰- إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَحْنُ أَعْيُنُهُمْ الْيَوْمَ نَجْعَلُكُمْ مِثْلَ الْحَمَامِ . ما نایم که زهین را و هر که زوی آنست میراث می بریم و همه را بسوی ما باز آرند .

۴۱- وَاذْكَرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا . یاد کن در این کتاب از ابراهیم، که او راست رو راست کردار و راستگو و پیغمبری بود .

۴۲- إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا . هنگامی که به پدر خود گفت: چرا چیزی را می پرستی که نه می شنود و نه می بیند و تو راستود ندارد و به کار هیچ چیز نیاید؟!

۴۳- يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا . ای پدر، به من از دانش آنچه آمده به تو نیامده، پس مرا پیروی کن تا راه راست و درست به تو بنمایم .

۴۴- يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا . ای پدر، دیوزام پرست که دیو خداوند را عاصی و نافرمان است .

۴۵- يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابُ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا . ای پدر، من می ترسم که عذاب از خداوند به تو رسد و تو به کام دیوشوی و از کسان وی گردی!

۴۶- قَالَ أَرَأَيْتَ إِنْ أَخَذَ مِنْ بَنَاتِنَا مَا نَشَاءُ لِمَ تَقْتُلُنَّ الْأَرْبَابَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَأَهْلُ بَنَاتِنَا مَلَائِكَةً . پدر گفت: آیای خواهی از خدایان من باز ایستی؟! اگر باز نایستی از دشنام دادن خدایان، تو را سنگ ساری کنم و یک چندی از من دورشوا!

۴۷- قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِنبي حَفِيًّا . ابراهیم گفت: درود بر تو؛ (اینک بر پدرم و رفتم) آری برای تو از خدای خود خورش خودم که او من مهر یار و مرا نیکو خواهد است .

۴۸- وَاعْتَزِلْ لَكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَاذْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَا أَكُونَ بِدُعَاؤِ رَبِّي شَقِيًّا . من از شما جدائی جویم و آنچه که جز خدای یگانه میخوانید بی زارم، و تنها خدای خود را میخوانم، باشد که من با خواندن خدای خود و پرستیدن او بد بخت تمامم .

۴۹- فَلَمَّا اعْتَزَلَ لَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا . چون ابراهیم از آنها کناره گرفت و آنچه می پرستیدند فرود از خدای یگانه دوری کرد، ما اسحق و یعقوب را به او بخشیدیم، و همه آنها را پیغمبر گردانیدیم .

۵۰- وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيمًا . وایشان را از رحمت خویش بهره مند ساختیم وایشان را سخن نیکو و زبان راست و آوای بلند دادیم .

۵۱- وَاذْكَرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا . و یاد کن (ای محمد) در کتاب (قرآن) موسی را که بنده گرویده و پاک و فرستاده ما و پیغمبر بود .

۸۸- وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا . وَكَافِرَانِ كَفَمُنَدِ خَدَاوَنِدِ فَرَزْنِدِ كَرَفَنَه اَسْت ا

۸۹- لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا اِذَا . هَرَايَنَه شِمَا اَمْرِ بِيَسَارِ بَرْزَكِ وَشَكَمَتِ اَوْرِي اَوْرِدِيْدَا (كه براي خداوند فرزند گفتید) .

۹۰- تَكْلَادِ السَّمَاوَاتِ يُتَقَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا . نَزْدِيَكِ بَاشَدِ كَه اَسْمَانِهَا

بشکافند و از گهتار آنان باره شوند و زمین شکافته شود و کوه ها شکسته و باره گردند !

۹۱- أَنْ دَعَا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا . كه براي خداوند فرزند خواندند ! (فرشتگان را فرزند خدا گفتند) .

۹۲- وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا . سزاوار نیست خداوند را كه فرزند گیرد !

۹۳- إِنْ كُلُّ مِثْقَلِ فَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَيْنَا الرَّحْمَنُ عِبْدًا . نیست هر كه در آسمان و زمین است مگر آنكه

بر بندگی نزد خدا آیند .

۹۴- لَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا . خداوند امار كارها و نفوس همه را دانسته و همه آنها را شماره کرده شماره کردنی !

۹۵- وَكَلَّمَهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَرْدًا . و همه آنان در روز ستاخیز تنها خواهند آمد .

۹۶- إِنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا . كسانيكه بگرویدند و كارهای نيكو

کردند، خداوند آنان را به دل دوست دارد !

۹۷- فَإِنَّمَا يَسَّرْنَا بِلِسَانِكَ لِيُتَبَشَّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا . این قرآن را ما بر زبان تو آسان

کردیم تا پر هیز کاران را بشارت دهی و گروه ستمیزه كشان و بیچندگان را بیم دهی !

۹۸- وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَبَرٍ هَلْ تَحْسِبُ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا . چه قدرها از

ایشان كه ما از سابق تباه کردیم، آیا هیچ كس از آنها می بینی ؟ یا هیچ آوازی و حسنی و حرکتی از ایشان می شنوی ؟

تفسیر ادبی و عرفانی

۶۱- جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ . آیه . خداوند زمین و آسمان، نیکوکاران، لطیف

نشان، و کریم بیان، و قدیم احسان، بندگان خود را تشریف میدهد، و بفضل و لطف خود ایشان را می نوازد، و عده راز و نیاز و نعمت

میدهد، و عده ای نیکو، تشریف به کمال، خلعتی تمام، و فضلی بی نهایت ا همه قدسیان آسمان خواستند تقدیس خود را از این خلعت

و کرامت و نواخت كه به خاکیان دادند بغارت دهند . پس بنا بر این :

بنگر كه به خاکیان به چشم حقارت ننگری، كه ایشان مقبول شواهد بر بوبیت و منبع اسرار فطرت از لند . اول مشتی خاك

بود آوده، در ظلمت و كثافت خود بمانده ! در تار یکی نهاد خود حیرت زده، همی از آسمان اسرار، باران انوار باریدن گرفت، خاك عبیر

گشت و سنگ گوه رشد، شب روز شد و روز نور و زگشت، و بخت فیر و زشد، و تقاضائی از پرده غیب به صحرائی ظهور آمد و بر همه عالم

(از كوه و دشت و دریا) بگذشت چون به سر خاك انسان رسید، عنان باز كشید و نقاب از جمال دلربای برگرفت و گفت : ای خاك افتاده،

و خوبشتر را بیفكنده، من تو را آمده ام، آیا سر ماداری ؟ كه داند كه در این خاك چه تعبیه ها است خداوند فرموده : ما گیل دوستان را

به زلال رضای خود سر شتیم، آنگاه كالبد را بر فتر ك دل بستیم و به عالم صورت فرستادیم و گفتیم : ای دل، تو ندیم سلطان غیب باش ! كه

خداوند بر دل شمای ننگر دانه به صورت شما !

۶۵- رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا . آیه . دارنده آسمان و زمین و عرش و فرش و دریا و خشکی همه او، غالب

بر هر امری و نافع بر هر اراده ای او، جهان و جهانیان همه ره می و چا کر او، هر چه در آسمانها و زمین است همه در حیطه تملک او است،

پادشاهی كه ملكش را عزل نه، عرش را ذل نه، جیدش را هزل نه و حكمش را رد نیست .

آورده اند كه خداوند به موسی وحی فرستاد كه ای موسی، من ناگزیر تو ام، از همه گریه هست و از من گریزیست، از همه چاره

وازمین چاره نیست، بندگی کن که بنده را حیلتی به از بندگی نیست، بار بندگی گران است و راه بندگی دشوار، چون میدانی که نهنده این بار کیست؟ و تعبیه آن در این راه چیست؟ پس شکیبائی کن و هیچ منال :

پیر طریقت گفت: الهی، گاه گویم که در اختیار دیوم، از بس پوشش (تاریکی) بینم ا باز ناگاه نوری تابد که جمله بشریت در جنب آن ناپدید بود، الهی، چون عین هنوز منتظر عیان است این بالای دل چیست؟ چون این راه همه بلا است پس چندین لذت چیست؟ خدا یا، گاه از تویی گفتم و گاه از تویی نیوشیدم (می شنیدم و گوش می کردم)، میان جرم خود و لطف تویی اندیشیدم، کشیدم آنچه کشیدم، همه نوش گشت چون آوای توشیدم!

۶۶- وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَا مِئْتٌ آیه. خداوند در این آیت، شکایت از بیگانگان، بادوستان میکند که آنان رستاخیز و بعثت خلق را مستبعد می دانند و منکرند. فرزند آدم مراد روغ زن گرفت و نرسد او را و نه سر دمرا که دروغ زن گیرد، و همی گوید: چنانکه از نخست مرابیا فرید باز مرابسا از مرگ نیافریند. نه چنان است که او می گوید: زیرا من همان قادرم که در اول بودم، چون ابتدا نبود من او را بیافریدم، پس از آنکه نیست شد در آخر باز آفرینم.

۶۸- فَوَرَبِّكَ لَنَنحْشُرَنَّهْمُ وَالشَّيَاطِينَ آیه. سوگند در قرآن بر سه قسم است: یکی- سوگند به ذات باری تعالی، دوم- سوگند به صفات او، سوم- سوگند به افعال او، در این آیت، سوگند به ذات خداوندی است که کافران را روز رستاخیز با دیوان برانگیزاند. سوگند به صفات آنست که قرآن و به عزت خود سوگند یاد کند، سوگند به افعال آنست که به کوه و دریا و بادها سوگند یاد کند که همه در قرآن کریم در جای خود یاد شده است.

۷۱- وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَاوِدْهَا آیه. ورود برد و گونه است: ورود ادب و تهذیب، ورود غضب و تعذیب، ورود اول مؤمنان راست، و ورود دوم کافران راست، مؤمن به گناه آورده گشته از آنکه دنیا سرای پرغبار است و چرکیها و پلیدیهای گناه و معصیت براونشسته، از این روز دوزخ برای او گرما به ای ساختند تا از چرکیها و آلودگیها پاک و پاکیزه شود، آنگاه به سر منزل کرامت و سعادت رسد: چنانکه آب و گیل خام که در هم کنند بی ارزش بود و چون از آتش بگذشت، ارزش پیدا کند:

لطیفه- گفته اند: حکمت ربانی به آوردن مؤمنان در آتش آنست، تا جودت عنصر و پاکیزگی ذات و قوت حال آنها را به مشرکان نماید که جوهر اصلی را آتش تباہ نکند، بلکه روشن تر و افروخته تر گرداند، چون زَر خالص که اگر در آتش نهی آرز تباہ نکند بلکه درخشان تر گردد.

۸۵- يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَقَدْ آیه. گویند عارفی بزرگوار در حال نزع بود، درویشی پیش او ایستاده و دعای کردومی گفت: بار خدا یا بروی رحمت کن و بهشت او را کرامت فرما. عارف در او نگریست و بانگی بروی زد که ای غافل سی سال است تا بهشت با حور و قصور جلوه می کنند و من توجه نداشته و اکنون که به سر مشرب حقیقت میرسم، تو زحمت آورده و مرا بهشت و رحمت می خواهی، ای جوانمرد: این خدایت در حوصله هر کس نیست، این جوانمردانی را رسد که در سراسر اوقات مطالعات و در مقام کرامات، عین طلبند، چنانکه:

زمانی در حله مجاهدت، گاهی در گوشواره مشاهدت، گاهی در سکر شکر، و گاهی در صحو محو، هم نیست و هم هست، هم هشیار و هم مست! دهاشان حریق ناز غیرت، و جانهاشان غریق دریای حیرت، ساکنان پوینده، خاموشان گوینده افراد که خلق را به حضرت صاحب جلال برند، هر کس را مرگی باشد، یکی را نهیب طاعت، یکی را براق همت. و ایشان را در قبضه عزت احدیت آرند.

۹۶- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ آیه. خداوند دوست نیکوکاران است و آنان هم دوست خدایند.

۵۲- وَتَادِيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْاَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا . وما اورا از جانبِ کوهِ طور (بایمن و برکت)، نداد ایدیم و بهم رازی به خویش نزدیک ساختیم .

۵۳- وَوَهَبْنَاهُ مِنْ رَحْمَتِنَا اِخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا . واز رحمتِ خویش برادرش هارون را پیغمبری بخشیدیم .

۵۴- وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيْلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا . و یاد کن (ای محمد) در قرآن اسماعیل را که راست وعده و پیغمبر بود .

۵۵- وَكَانَ يَأْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا . و او کسانِ خویش را به نماز و زکات امر می داد و او نزد خداوند پسندیده بود .

۵۶- وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِنَّهٗ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا . و در کتاب از ادريس یاد کن که پیغمبری راست گو و راست کردار بود .

۵۷- وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا . وما اورا به جایگاهی بلند برداشتیم .

۵۸- اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّيْنَ مِنْ ذُرِّيَةِ اٰدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ اِبْرٰهِيْمَ وَاِسْرٰئِيْلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاَجْتَنِبُنَا اِذَا تَتَلٰٓا عَلٰٓيهِمْ اٰيٰتِ الرَّحْمٰنِ خَيْرًا وَاُنۢبِئُوْا بِكِيۡمًا . ایشانند که خداوند با آنان نیکوئی کرد و برایشان نعمت نهاد و نوازش کرد و از پیغمبران از نژاد آدم و از آنها که در کشتی نوح برداشتیم و از نژاد ابراهیم و اسرائیل و از آنها که ما راه نمائی کردیم و برگزیدیم، آنان کسانی هستند که چون آیه های خداوند و سخنانِ او را برایشان تلاوت می کردند در حالِ گریه و به سجده می افتادند . (سجده - تلاوت)

۵۹- فَخَلَفَ مِنْ بَۢمَدِيْنِهِمْ خَلْفًا اَصْحٰوُ الصَّلٰوةِ وَاَتَّبَعُوا الشَّهٰوٰتِ فَسَوَّوْا بِلِقٰوِنَا غِيًّا . و از پس ایشان پسینیانی رسیدند که نماز را بگذاشتند و از شهوات و آرزوهایِ خویش پیروی کردند، پس بزودی به عذابِ دوزخ انداخته میشوند .

۶۰- اِلٰمِنۡ تَابَ وَاٰمَنَ وَاَعْمِلۡ صٰلِحًا فَاُولٰٓئِكَ يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُوْنَ شَيْئًا . جز آنها که توبه کردند و بگرویدند و کارهایِ نیکو کردند، پس آنان به بهشت وارد میشوند و از پاداشِ آنان کاسته نمی شود .

تفسیر ادبی و عرفانی

۳۹- وَاَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ اَيَّهٗ . روز حسرت روزِ ندامت است و معنی آنست که ای محمد، امتِ خویش را بیم ده و از روزِ قیامت بترسان، که خلقِ در آن روز به غایت اندوه و شکستگی و درماندگی باشند، یکی به تقصیر در طاعت و یکی به ارتکابِ معصیت سزا و کیفر ببینند .

گویند روزِ حسرت روزِ اول است در عهدِ آزل که بمقتضای استعداد و لیاقت و شایستگی حکم کردند و قضا را اندند، و هر کس را آنچه سزاوار وی بود دادند، یکی را خلعتِ رفعت به استحقاق (در علمِ خدا) دوختند و یکی را به آتشِ حسرت سوختند، آن یکی پرازان، و این یکی در وعدهٔ خدایان و نیاز آری سابقه ای رانده، چنانکه خود دانسته، عاقبتی نهاد چنانکه خود خواسته (و صلاح دانسته) . از بشریت تبری ضعیف در وجود آورده و آن تیر در کانِ علمِ آزل نهاد و در هدفِ حکم انداخته، اگر راست رود، ثنا و مدح تیر اندازنده را باشد، و اگر کج رود طعن و لعن تیر را

گه گمان گردد یقین و گه یقین گردد گمان

حیرت اندر حیرت است و نشنگی در نشنگی

منقطع گشته درین ره صد هزاران کاروان

حضرت عز و جلال و بی نیازی فرشی او

۴۰- اِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتٰتِ وَاَنْزَلْنٰهُنَّ اِلَى الْاَرْضِ وَمَنْ عَلٰٓيْهِنَّ اَيَّهٗ . خداوند می گوید: ما مائتِ ارث بر جهان از جهانیان و مانده پس از

جهانیان و جهان، و بازگشتِ کارِ خلقِ با ما است جاودان .

به زبانِ اهلِ ذوق و طریقت این آیت اشارت است به بقایِ احدیت و فناءِ خلقیت، آن روز که همه جهانِ مادی را آتشِ بنی‌نیازی درزند، و آتر نیست و نابود کند، و تیغِ قهرِ برافلاک بگذراند. و غبارِ اغیار از دامنِ قدرت بیفشاند، پس ندا دهد: امروز پادشاهی کراس؟ کس رازِ هرة آن نیست که این خطاب را بشنود و به جواب پیش آید! آنگاه جلالِ احدیت و جمالِ صمدیت پاسخ گوید:

که پادشاهی مرخدا ی توانا و قهار راست!

۴۱- وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِبْرٰهٖمَ اِنَّهٗ کَانَ صِدِّقًا نَبِیًّا . آیه. کسی را صدیق گویند که به همه حال و همه وقت راست رود: به نفس در مجاهدت، به دل در مشاهدت، به روح در مکاشفت، به سر در ملاحظت: مرادِ خود را فدایِ مرادِ حق کند، ظاهر به خلق داده و باطن با حق آسوده، همه کس دست در دامنِ او زده و دلِ وی به کس التفات نکرده، خویشتن را به حق سپرده و هر چه پیش آید رضا داده!

عزیزی گوید: در عیادتِ درویشی شدم، او را در نیج و بلایِ بزرگ دیدم گفتم کسی که در زخمِ بلایِ خداوند شکیبنا باشد، در دوستیِ خداوند راست گویند! درویش سر بر آورد و گفت: ای جوان مرد، غلط کردی، من در این بلا خوشم و آن کس که زخم و بلایِ خداوند را ضعیف و خوش نباشد در دوستیِ او صادق نیست!

لطیفه: ای جوانِ مرد، بدان دلی که قدر و شأنِ حق در آن نزول کرد، قدر و شأنِ همه جهان از دلِ وی رخت برگیرد، دیده‌ای که مشاهدتِ حق در آن جای گرفت، همه مشاهدتها در آن متلاشی گشت، ابراهیم خلیل در مجمع جمعیت، در محرابِ فردانیت معتکف گشت، به قصور و تقصیرِ خویش معترف شد، از طلبِ نصیبِ خود غایب گشت، همه چیز را بکلی از پیشِ خویش برداشت، گهی از خلق تبرّاجست که آنان دشمنِ من اند، گهی به حق تو لا کرد که خداوند پناه‌گاهِ من است. لاجنّتم از حضرتِ عزّت، او را خلعتِ خلّت دادند و خلیلِ صمدِ یق شد.

۵۱- وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مُوسٰی اِنَّهٗ کَانَ مُخْلِصًا . آیه. این آیت اشارت است به آخر حالِ موسی اگر (مخلص) بفتح باشد و اشارت به بدایت است اگر به کسر باشد. در هر صورت موسی را هم روش بود هم کشیش، رفتن به میقات اشاره به تفرقت او در حالِ روش است و تقرّب او در نقطه جمعیت در حالِ کشش است! او مرد تاد در روشِ خویش است در زمینِ خطر است، باز که بنقطه جمع رسد در کششِ حق است در این حالِ خطر با قدم او کار زباید و چون کشش آمد، قدم را پی کند، نه قدم مانند نه قدم گاه! در آن صورت، قوتِ دلِ وی همه ذکرِ حق بود و غذایِ جانِ او سماعِ کلامِ حق باشد، و آرامِ وی همه با صفات و نامِ حق بود!

لطیفه: به موسی ندا آمد که ای موسی، دانه از هر چه با تو سخن گفتم و به خلوت گاه مناجات بر دم؟ علت آن بود که بر دلهایِ جهانیان اطلاع کردم، دلی مشتاقتر و متواضعتور و در محبتِ صافی ترا ز دلِ تو ندیدم!

۵۸- اَوَلَمْ یَكُنْ الَّذِیْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنْ النَّبِیِّیْنَ . آیه. خداوند در این سوره حتی پیغمبران را نام برد و مؤمنان و صالحان را در ایشان پیوست و فرمود: من ایشان را به فضلِ خود نواختم و به لطفِ خود راهشان نمودم، و بعنایتِ ازلی رقمِ دوستی کشیدم، به خواستِ خود، نه به کردارِ ایشان، برگزیدم، به کرمِ خود نه به جهلِ ایشان پسندیدم، آنگاه در لطف و کرم بیفزود و آنان را بستود، که ظاهر عنوانِ باطن است، سجودِ تنشان دلیلِ واضح بر سر آمدنشان است. تن‌های ایشان بر خدمت داشته، دلهای به حرمت آراسته، نورِ دلهایشان به آسمان پیوسته!

۵۹- فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ اَضَاعُوا الصَّلٰوةَ . آیه. آن دور به سر رسید و آن قرن در گذشت، باز قومی دیگر رسیدند، به عکس ایشان و برخلاف سیرتشان، بر پی‌شهوتهار فتنه و دل‌درآشیانه شیطان بستند، حریص چون خوکان، متکبر چون پلنگان، محتمل چون روبهان، شریر چون سگان، به ظاهرا آدمی و به باطن شیطان!

ای جوانمرد، خاصیت آدمی نه به تغذی و نه به تناسل است که نبات را همین هست، نه به حس و حرکت است که حیوان را همین هست، بلکه خاصیت و مزیت آدم به علم و معرفت و عقل و درایت است، اما مقام خطیر او را گاهی داده اند که بیک لحظه به درجه فرشتگان و بالا تر رسد و گاهی بیک مقام خطیر که بیک لحظه حیوانی درنده گردد. پس اگر نظر فضل الاهی به او رسد و برادرده عصمت خویش گیرد، و اگر به عدل جباری بحکم سیاست در او نگردد در گودال غی و گمراهی افتد. جز آنکه توبه کنند و مشمول رحمت حق و عفو و بخشش حق گردند و کارهای نیکو کنند.

تفسیر لفظی

۶۱- جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا . بهشتیهای جاویدان که خداوند به بندگانش وعده نادیده داده، وعده خدا آمدنی است و بنده بدان رسیدنی.

۶۲- لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةٌ وَعِشْيًا . در آن هیچ لغوی و سخن بیهوده ای نشنوند جز سخن سلامت و روزی آنان در آنجا هر بامداد و شبانگاه میرسد.

۶۳- تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًا . آن است بهشتی که ما میراث دادیم بهندگان پرهیزکار خود را.

۶۴- وَمَا نُنزِّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا . و فرود نمی آیم (ما که فرشتگانیم) مگر بفرمان پروردگارت که او را است آنچه پیش ما و آنچه پشت ما و آنچه میان آنست، و پروردگارت تو هرگز فراموش کار نبوده و نیست.

۶۵- رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا . پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست، پس خدا را عبادت کن و در پرستش اوشکیا باش، آیا هیچ همنامی مراوردانی؟

۶۶- وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا أَمَامْتُهُ لَسَوْفَ أَخْرَجُنِي حَيًّا . و انسان می گوید آیا وقتی که من مردم، آیا راستی من از خاک زنده بیرون آورده خواهم شد؟

۶۷- أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا . آیا انسان نمی اندیشد که ما او را آفریدیم از پیش در حالی که چیزی نبود؟

۶۸- فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا . پس به خدا اوند تو (ای محمد) سوگند که آنان را با دیوان فراهم آیم، سپس آنان را گرداگرد دوزخ به زانوهای نشسته آیم!

۶۹- ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا . آنگاه بیرون ستانیم و جدا کنیم از هر گروهی از ایشان آن کسانی که بر خدا اوند دلیرتر و گردن کش تر هستند.

۷۰- ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا . پس از آن ما دانیم چه کسانی از ایشان برای سوختن سزاوارتر و شایسته ترند.

۷۱- وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَاوِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا . و نیست از شما هیچ کس مگر آنکه به دوزخ رسیدنی است (گذرگاه یا بیگاه) این امر بر خدا اوند تو بریدنی و یقین است.

۷۲- ثُمَّ نُذِجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَاوِدًا يَخْرُجُ مِنْ تَحْتِهِ سَائِبًا . پس از آنکه به دوزخ رسیدند، آنان که از شرک پرهیزند (از آتش) می رانیم و کافران و ستم کاران را در آنجا بر روی درافنده فروگذاریم.

۷۳- وَإِذَا تَتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا لَئِن لَّمْ نُؤْتُوا آيَاتِ الْقُرْآنِ بِقِيَمَتٍ خَيْرٍ مِّمَّا مَا
وَأَحْسَنَ نَدِيًّا. وچون سخنان روشن و پیدای ما را برایشان خوانند، کافران به مؤمنان گویند: از ما دو گروه کدام از حیث جایگاه نیکوتر
و بهترند؟

۷۴- وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَبْرِينَ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَرَثِيًّا. چه بسیار که پیش از آنها گروه گروه هلاک
کردیم که بار خت ترو با ساز ترو نیکوتر از ایشان از حیث راحتی و نعمت بودند!

۷۵- قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْسُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا
السَّعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرُّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا. بگو (ای محمد) هر کس در بی راهی است باید خداوند او را
مدد کند تا ببینند آنچه را که با آنها وعده داده شده که یا عذاب دنیا یا رستخیز مرگ است! پس آگاه شوند و بدانند که چه کسانی بتر
جایگاه و سست تر و ترسپا همد!

۷۶- وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا.
و خداوند، راست راهان را رهنمائی می افزاید و کارهای نیک. و سخنان پاینده نیک را نزد خداوند با دأش بهتر و بهترین بازگشت است (آن
روز که بنده را به خدای برند).

۷۷- أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا. آیا آن مرد را دیدی؟ وجه گویی درباره او؟ که به
سخنان ما کافر شد و گفت: در آن جهان مرامال و فرزند دهند!

۷۸- أَطَّلَعَ الْغَيْبِ أَمْ اِتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا. آیا او بر غیب آگاه شد که نادیده بدانست؟ یا از نزد خداوند
پیمانی گرفت؟ (که چنین سخن بی هو ده گفت).

۷۹- كَتَلْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا يَصِفُونَ وَأَرْسَلْنَا قُرْآنًا مَدًّا. نه چنان است! ما آنچه می گوید می نویسم و او را فورا
عذاب می پیوندیم پیوستنی.

۸۰- وَنَزَّلْنَا مَا يَفْقُولُونَ وَيَأْتِينَا فَرْدًا. ما آنچه از مال و فرزند با و دادیم فردا از او بازستانیم و تنها نزد ما خواهد آمد.

۸۱- وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَيْسَ لَهُمْ عِزًّا وَجَزَّ خُدَايَ يَكْفُرُونَ بِهَا وَنُؤُوا لَهُمْ عِزًّا وَجَزَّ خُدَايَ يَكْفُرُونَ بِهَا وَنُؤُوا لَهُمْ عِزًّا. و آن
۸۲- كَتَلْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا يَصِفُونَ وَأَرْسَلْنَا قُرْآنًا مَدًّا. نه ایشانرا عزت باشد نه یار، او فردا به پرستش آن

خدا یان هم کافر شوند و برخلاف وضد آنها باشند.

۸۳- أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكُفَّارِينَ تَوْرُهُمْ أَزًّا. آیا نمی دانی (ای محمد) که مادیوان را
بر کافران فرستادیم تا آنها را به بدکاری وادار کنند وادار کردنی؟

۸۴- فَيَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَذَابًا. پس برایشان مشتتاب که ما روزگار عمر آنان را می شماریم شمر دنی
(روز- روز- ساعت- ساعت).

۸۵- يَوْمَ تَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًّا. روزی که مؤمنان و پر هیز کارا را نزد خداوند رحمن فراهم آوریم
دسته ها و گروه های ایمن و شاد.

۸۶- وَتَسْوِقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرَدًّا. و گناه کاران بسوی دوزخ پیاده و تشنه رانیم!

۸۷- لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا. آنان ندارند و نیابورند و نتوانند شفیع بیابورند
مگر آنکه خداوند پیمانی (به توحید) از آنها گرفته باشند.

پیر طریقت گوید: این دوستی و محبت تعلق به خاک ندارد، بلکه تعلق به نظر آزیلی دارد، اگر علت محبت، خاک بودی، در جهان، خاک بسیار است که نه جای محبت است، لکن قرعه ای از قدرت خود بزد، ما بر آمدیم وفالی از حکمت بیاورد و آن ما بودیم، پس خداوند به حکم آزل به توبه نگردد نه بحکم حال!

عارفی به بایزید بسطامی نوشت: آیا اگر کسی از خدا غافل باشد و به شب بخسید، هیچ تواند بود که به منزل رسد؟ بایزید جواب نوشت: اگر نسیم لطف از لبت از هوای فردانیت به حکم عنایت بر دل او وزد، بی تکلف به منزل رسد، چه خداوند، بندگان را در معصیت می بیند و میداند که توبه خواهند کرد، و برایشان از آن توبه حکم کند نه از این معصیت! و در حال بندگان برای بیند که گناه می کنند، اما او میداند که نیک خواهند شد! و آنان را از صالحان شمردند نه از طالخان! چنانکه:

خداوند، موسی را که در حال خشم، الواح را بر زمین زد عتاب نکرد. و سلیمان که اسبان را بی گناه پی کرده باو خطاب نفرمود، چون خداوند به گرد ظاهر ننگر بست بلکه بسا بقه آزیلی ننگر بست، گاه به گاهی بگیرد و گاه به کوهی به بخشد، بقدرت کاهی را بگیرد و به رحمت کوهی راعه و کند. زیرا بظا هر ننگر بلکه به سابقه آزیلی ننگر د، و گوید:

ما که در ازل تو را دوستی اثبات کردیم، خطی به گرد تو بر کشیدیم، اگر معصوم بایستی، معصوم آفریدی، و اعتماد کن بر دوستی کسی که تو را جز معصوم دوست ندارد. اگر تو را عصمت دادی و از تو همه پاکی سرزدی، از جلال خدائی بهره مند بودی و من خداوند بی شریک و بی انباز بی نظیرم و بی نیاز، هر که را رقم دوستی کشیدم، هر آینه کارهای او را به ساز آورم و دشمنان او را به نیاز آورم و هر که به دشمنی باد وستان ما بر آید ما دشمن اوئیم. ابلیس را دیدی که در حق آدم یک سخن گفت ملعون بدگشت، نمرود با آن همه طول و عرض، بینیم که پیشه ای او را هلاک کرد که مکافات در دل خلیل بود. در زمان نوح یک جهان را در آب بگشتم که مجازات در دل نوح بود، آری هر که مختار ما بود و محل اسرار و منبع انوار ما بود، باشد که دل وی آراسته به یادگار ما باشد و اصلاح کار او کار ما بود.

سوره - ۲۰ - طه - (مکی) ۱۳۵ آیه

تفسیر لفظی

- بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . بِنَامِ خدایِ خدایِ بخشنده مهر بان .
- ۱- طه . ای محمد، مرد پاک راست راه .
 - ۲- مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْتَبِ . ای محمد، ما قرآن را به تو نفرستادیم که تو را بخورتن باشی .
 - ۳- إِلَّا تَذَكَّرَ . لَنْ يَخْشَى . (نفرستادیم) مگر یاد دادن کسی را که ترس از ما دارد .
 - ۴- تَنْزِيلًا مِّنْ خَلْقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى . فرود آمده از سوی کسی که آسمانها و زمین را آفریده .
 - ۵- أَلَّا رَحْمَنُ عَلِيِّ الْعَرْشِ اسْتَوَى . آن خدا آئیکه بر عرش مستوی و برقرار است .
 - ۶- لَهُ مَفَاسِي السَّمَوَاتِ وَمَفَاسِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى . او راست آنچه در آسمانها و در زمین
- و در میان آنها و آنچه زیر زمین است :
- ۷- وَإِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى . اگر بلند سخن گوئی، او میداند آنچه نهان و آنچه پنهان است .
 - ۸- اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى . او است که نیست خدائی جز او و دارای نامهای راست و نیکو است :
 - ۹- وَهَلْ آتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى . ای محمد، آیا داستان موسی به تو آمده ؟
 - ۱۰- إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا الْعَلَى آتَيْكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ وَأَوْجِدُ عَلَى النَّارِ

هدی. ای محمد، آباد استان موسی به تو آمده، آنگاه که آتشی از دور دید، پس زن و فرزند خویش را گفت: درنگ کنید که من از دور آتشی دیدم شاید شمارا پاره ای از آتش آرم یا به روشنائی آن راه یابم.

۱۱- فَكَمْ مَاتَ لَهَا نُودِي يَا مُوسَى . پس چون به آتش رسید، ندائی شنید که می گوید: ای موسی.

۱۲- اِنِّي اَنْتَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ اِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى . من خدای توأم! نعلین را از پای بیرون آر، که تود روادی مقدسی هستی که پاک کرده و آفرین شده است.

۱۳- وَاَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِيَاسُوحَى . من تو را برگزیدم، پس گوش کن سخنی که به تو وحی میشود.

۱۴- اِنِّي اَنَا اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا فَاعْبُدْنِي وَاَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي . همانا من خدای یگانه ام، جز من خدائی نیست، پس مرا عبادت کن و نماز را بیاد من به یادار.

۱۵- اِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ اَكْبَادُ اُخْفِيهَا لَتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى . رستاخیز آمدنی است، من آنرا پنهان می دارم (که از خود به خالق برسد) تا پاداش دهند هر کس را به آنچه کوشش می کند.

۱۶- فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبِعْ هَوَاهُ فَتَرْدَى . پس تو را از گرویدن به رستاخیز باز ندارد آن کس که ایمان ندارد و پیروی هوای نفس است (در پیروی او) به هلاکت رسی.

۱۷- وَمَاتِلُكَ بِبَيْمِينِكَ يَا مُوسَى . در دست راست تو چیست؟ ای موسی.

۱۸- قَالَتْ هِيَ عَصَايَ اَتَوَكَّلُ عَلَيْهَا وَاَهْشُ بِهَا عَمَلِيَ غَتَمِي وَلِي فِيهَا مَسَآرِبُ اٰخِرَى . گفت: این عصای من است که به آن تکیه دهم (و ایستاده بر آن خسته شوم) و با آن برگ درخت را برای گله خویش ریزم و مراد این عصا کارها و نیازهای دیگر است (علاوه از خفتن و علف ریختن).

۱۹- قَالَتْ اَلْقِهَا يَا مُوسَى . خداوند فرمود: ای موسی، عصا را بیفکن!

۲۰- فَاَلْقَاهَا فَاِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى . موسی عصا را افکند! ناگاه ماری دید که نهیب می برد!

۲۱- قَالَتْ خُدُّهَا وَلَا تَخَفْ سَتُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْاُولَى . فرمود: آنرا بگیر و مترس که ما آنرا به سان پیش باز بریم.

۲۲- وَاَضْمُمْ يَدَكَ اِلَى اجْتِصَا حِكِّكَ تَخْرُجُ بِبَيْضَاءٍ مِّنْ غَيْرِ سُوِّ آيَةٍ اٰخِرَى . دست خویش به پهلو و بازوی خویش آرتاسپیدی روشن از آن بیرون آید بدون پیسی و آزار (نشانی دیگر).

۲۳- لِنُرِّيَكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى . تا تو را نشانیهای بزرگ خود بنمائیم.

۲۴- اِذْ هَبْ اِلَى قَوْمِكَ اِنَّهُمْ طَغَوْا . برو بسوی قریون که بس شوخ و ناپاک و سرکش است.

تفسیر ادبی و عرفانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . الله است قدیم، رحمن است عظیم، آفریدگار است کریم، پروردگار است حلیم، آمرزگار

است رحیم، عیب پوش و عذر پذیر، کار ساز و دستگیر، نغز کردار، خوش گفتار، لطیف دیدار.

بِیْرِ طَرِیْقَتِ كَلِمَتِ : الاها، تود را زال ما را برگرفتی و کس نگفت که بردار! اکنون که برگرفتی نه بگذار، و در سایه لطف

خود میدار.

۱- طه. آیه. این است خطابِ خطیر و نظامِ بی نظیر. این است سخنِ پرافرین و بردهانشین و برجانها شیرین. دل را انس

و جان را پیغام، از دوست یادگار و برجان عاشقان سلام.

طه، هم نام است و هم تعریف، هم مدح و هم بیغام، نام راست و تعریف درست، مدح به سزا و بیغام تمام. گروهی

گفتند: سوگندی است که خداوند به صفات و افعال خویش یاد میکند که:

۲- مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ. آیه. این آیت تسکین دل مصطفی است چه، او ترسنده ترین خلق از خدا بود، یاران گفتند رسول خدا نماز کردی و در دل وی چندان ترس بود که جوشیدی مانند آب بر آتش!

۳- إِلَّا تَذَكَّرَ لَكِرَةً يَلْمَنَ بِعَشْيِهِ. آیه. قرآن یادگار ترسندگان است و ترس زنده دلان و دانا یان، ترسی که اخلاق را مذهب کند و اطراف را ادب کند، هر دل که در آن ترس از خدای نیست آن دل خراب است و معدن فتنه، از نظر لطف حق محروم و از شناخت حق محجوب. چنانکه مصطفی در قنوت گفت: خدایا، شر و بدی را به توجه راه و شر بر را با توجه روی!

۴- تَنْزِيلًا سَلَامًا مِّنْ خَلْقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ. آیه. این قرآن فرو فرستاده آفریننده زمین و آسمان و آنس دل دوستان و مرهم درد سوختگان، شفای بیمار دلان است. فرو فرستاده آن عزیز است که او را هم نور عزت و هم نار عزت. به نور عزت آشنا را بیفر وخت، و به نار عزت بیگانه را بسوخت. فرو فرستاده خداوند جهان یان است و پروردگار و دارنده همگان است. یکی تن پرورده به محبت، آن یکی در ناز و نعمت، و این یکی در راز و ولی نعمت. آن بردرگاه شریعت است در خدمت و ریاضت، و این یکی در پیشگاه حقیقت است سزاوار صحبت و قربت.

۵- أَلَمْ نَحْمِلْ عَنكَ الْعِزَّةَ اسْتَوَىٰ. آیه. هفت جای قرآن خداوند یاد کرد که من بر عرش مستویم مصطفی فرمود: خداوند بر عرش مستوی است و عرش بر آسمانها است و آسمانها بر زمین است.

از یکی از صحابه پرسیدند: تفسیر این آیه چیست؟ گفت: استواء برقراری و بلندی است و معنی آن معلوم ولی کیفیت آن مجهول و ایمان به آن واجب و پرسش از آن بدعت. مالک بن انس در جواب پرسش از استواء، گفت: استواء معلوم است و کیفیت آن مجهول، و ایمان به آن واجب و عرش خداوند را قدر و اندازه نتوان کرد!

از یکی از اعرافان بزرگ پرسیدند: چگونه خدای خود را بشناسیم؟ گفت خداوند فرموده: من خدای فوق همه بندگان، و عرش من فوق همه مخلوقات و من بر بالای عرش تدبیر کارهای بندگان می کنم و هیچ چیز بر من پوشیده و پنهان نیست نه در آسمانها و نه در زمین، اگر آنان از من محجوب و ندانند علم من هرگز از آنها محجوب نیست.

شیخ الاسلام انصاری گفت: استوای خداوند بر عرش در قرآن است و مرابدان ایمان است و تأویل در آن طغیان است، ظاهر قبول کنم و باطن تسلیم، نادر یافته بجان پذیرفته، ایمان من سمعی است و شرع من خبری، و معرفت من یافتنی، خبر را مصدق، یافت را محقق و سمع را تابعم، به آلت عقل، به گواهی صنع، به دلالت نور، به اشارت تنزیل، به پیغام رسول به شرط قبول.

۶- لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ. آیه. آنچه در آسمانها است از فرشتگان و آفتاب و ماه و ستارگان و هم چنین آنچه در زمین است از جن و انس و کوه و دشت و دریا و سراب و آنچه میان آن دو است از هوا و باد و باران و مانند آن، و آنچه زیر زمین است از کانهها و آبها و خاکها، همه و همه، خداوند را راست.

۷- وَإِنْ تَجَهَّرَ بِمَا الْقَوْلُ فَيَأْتِهِ بِعَلَمٍ سُرٍّ وَآخْفَىٰ. آیه. نفس آدمی از آنچه در دل اوست واقف نیست، و دل آدمی از آنچه در روح اوست عالم نیست، و روح را راهی برای درک حقایق اسرار نیست! و آنچه که پنهان است آگاهی بر او ممکن نیست.

لطیفه: نفس چه داند که در گنج خانه دل چه تعبیه است؟ دل چه داند که در حرم روح چه لطیفه ها است؟ روح چه داند که در سر پرده سر چه ودیعه ها است؟ و سر چه داند که در آخفی چه حقیقت ها است؟ پس نفس جای امانت و دل خانه معرفت و روح نشانه مشاهدت، و سر محل رحل عشق است، و آخفی را حق داند که چیست؟ و داننده آن کیست؟ و فهم و درک خلق از دانش آن تهی است.

۸- اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. آیه. هر منزل که پادشاه آنجا فرود خواهد آمد، فرآش باید که از پیش برود و آن منزل را از خاک

و خاشاک پاک و پاکیزه کند و بر او بد، تا چون پادشاه در آید کارها ساخته و منزل پرداخته بود، و چون سلطان عزتِ اِلاَ اللّٰه به سینه بنده نزول کند فرّاشِ اِلاَ اللّٰه از پیش بیاید و ساحت سینه به جاروبِ نجر پد و نقر پد بر او بد و خس و خاشاک بشریت و آدمیت و شیطنیت نیست و نابود کند و بیرون افکند، آبِ رضا بزند، فرشِ وفا بگسترده، غودِ صفا بر جگر و لایع بسوزد، تا چون سلطانِ اِلاَ اللّٰه در رسد در مهدِ عهد بر سرِ بر سرِ تکیه زند.

تکیه بر جان رهی کن که نور اباد فدا **چه کنی تکیه بر آن گو شه دار افرینا ؟**

۹- وَ هَلْ اَتٰیكَ حَدِيثُ مُوسٰى . آیه. آتش نشان جود است و دلیل بخا، بادیه نشین آتش افزود تا بدان مهمان گیرد، هیچ کس به آتش، مهمانی چون موسی نیافت و هیچ کس از آتش، میزبانی چون خدای تعالی ندید! موسی آتش می جست که خانه افزود، آتش یافت که جان و دل بسوزد، همه آتشیان سوزد و آتش دوستی جان! به آتش جان سوزش کیبائی نتوان. آتشیان بر تفاوت است: آتش شرم، آتش شوق، آتش مهر. آتش شرم تفرق سوزد، آتش شوق صبر سوزد، آتش مهر دوگیتی سوزد، تا جز از حق نماند! دلیل یافت دوستی، دوگیتی سوختن است و نشان محقق، با غیر حق نپرداختن و علامت نیستی، در خود رسیدن است. باران که به دریار رسید در خود رسید! و آن کس که به حق رسید در خود رسید: موسی به سر مشرب توحید رسیده بود که خطابِ اِنِّى اَنْتَ رَبُّکُمْ شنید، او را فرمودند که قدم در عالمِ تفریب نهد، او پای بر هر دوگیتی نهاد و مولی را همت یگانه کرد.

۱۲- اِنِّى اَنْتَ رَبُّکُمْ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکُمْ . آیه. یعنی دلت را از صحبتِ دو جهان فارغ ساز و به صفتِ انفراد، خود را تنها برای حق آماده ساز. ای موسی، یگانه را یگانه باش، اول در تفریب قصد، آنگاه در نسیم انس! از دوگیتی بیزار شو، تا نسیم انس از صحرای لَم یَزَلْ دمیدن گیرد، آنگاه حجاب تقسیم از میان برخاسته و ندای لطف به جان رسیده!

۱۷- وَمَا تَلٰکُمْ بِیَمِیْنِکُمْ یٰمُوسٰى . آیه. چون خطاب «منم خدای یگانه» به گوش موسی رسید، سلطان هیبت بر او تاختن آورد، و در حیرت و دهشت افتاد، و از صولت آن هیبت آرام جان نماند! نه تن صبر بر تافت، نه دل با عقل پرداخت، تا خدا او ند به ندای لطف، تدارک دل وی کرد و حدیثِ عصا بمیان آورد و فرمود: چه در دست داری؟ ای موسی گفت: این عصای من است، فرمان آمد، آنرا بیفکن، موسی عصا را بیفکند، مار گشت! مار چون آهنگ گاو کرد و بت رسید و به هزیمت شد، ندا آمد، نترس و آنرا بگیر! این همان عصا است که تو گفتی و دعوی کردی، ای موسی، تو را باد دعوی چه کار؟ مردان راه، دعوی نکنند و هیچ چیز به خود نسبت ندهند، که آن صفت هستی و آثار دعوی موسی بود، و چون او دعوی دارائی کرد، موسی را مطلع فرمود تا از آن دعوی برخاست و دامن عصمت خود را از آن گرد بیفشاند!

۲۲- وَ اَضْمَمْ یَدَکَ اِلٰى جَنَاحِکَ تَخْرُجْ بِیَضَاءٍ . آیه. معجزه عصای موسی از او بیرون بود ولی معجزه پد بیضاء در نفس او بود. عصا نمایش کاری است از آیاتِ آفاق و پد بیضاء نمایش کاری است از آیاتِ انفس! که خدا او ند راه توحید را بر شناخت این آیات نهاد.

۲۳- لَیْسَ رَبُّکُمْ مِیْنِ اٰیٰتِنَا الْکُبْرٰى . آیه. آیت کبرای به حقیقت آنست که از دیده خلق پوشیده و از تکلف و تصرف بنده رسته، شرابی از غیب روی نهاده ناخواسته، به سر بنده رسیده و جاشنی آن به جان یافته، عیشی روحانی با صد طبل بنهائی، و رستاخیز جاودانی، نفسی به صحبت آمیخته، جانی در آرزو آمیخته، دلی به نور یافت غرق گشته، از غرق که هست طلب از یافت بازمی داند، و از شعاع وجود عبارت نمی تواند، در آتش مهری سوزد و از ناز بازمی پردازد.

پیر طریقت گفت: الاهی، آنچه ناخواسته یافتنی است، خواهند آن کیست؟ و آنچه از پاداش برتر است، پرسش در جنب آن چیست؟ پس هر چه از باران منت است بهار آن دمی است، و هر چه از تهرُص و سؤال است از بنده استمدادی است! خدا یا، دانش و کوشش محنت آدمی است! و بهره هر یکی از تو، به سزا کرد از لی است!

تفسیر لفظی

- ۲۵- قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي . موسی گفت: خدا یا، دل مرا فراخ بگشای .
- ۲۶- وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي . وکار مرا آسان کن .
- ۲۷- وَأَحْلِلْ عُقْدَةَ مِنِّ لِسَانِي . وگره از زبان من بگشای (از کودکی گره در زبان داشته) .
- ۲۸- يَفْقَهُهُ أَقْوَلِي . تا سخن مرا در یاد باند .
- ۲۹- وَاجْعَلْ لِي وِزْرًا مِّنْ أَهْلِي . واز کسان من مرا مردی بارکش (وزیر) ده .
- ۳۰- هَارُونَ أَخِي . هارون برادر من را (با این نعمت برقرار کن) .
- ۳۱- أَشَدُّ بِهِ أَزْرِي . نیروی مرا و پشت مرا با او سخت و توانا گردان .
- ۳۲- وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي . و او را در کار پیغمبری من شریک گردان :
- ۳۳- كَيْ نَسِيحَ حَكِّكَ كَشِيرًا . تا تو را به پاکی یاد کنیم (و تسبیح گوئیم) .
- ۳۴- وَتَذَكَّرَ كَشِيرًا . و تو را یاد یاد کنیم .
- ۳۵- إِنَّكَ كُنْتَ بَيْنَ بَصِيرَاتٍ . که تو به مابینائی و دانائی .
- ۳۶- قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى . خدایا او را فرمود: من درخواست تو را پذیرفتم ای موسی .
- ۳۷- وَلَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَىٰكَ مَرَّةً أُخْرَى . و ما بار دیگر بر تو سپاس نهادیم و منت گذاشتیم .
- ۳۸- إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ . آن گاه که به مادر تو الهام فرستادیم آنچه که لازم بود .
- ۳۹- أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَما قَدِفِيهِ فِي النِّمِّ . فَكَيْ يُلْقِيهِ النِّمِّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذُهُ عَدُوُّ لِي وَعَدُوُّ لَهُ
- که گفتیم موسی را در تابوت کن و آن را به دریای او را به ساحل افکنند . تا آنکه کسی که دشمن من و اوست او را بگیرد و آلفیئت علیک محبة منی و دوستی خویشی را بر تو افکنند . و لِتَصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي . و برای آنکه تو بر دیدار چشم من پرورش یابی .
- (زیر نظر و توجه من بزرگ شوی) .
- ۴۰- إِذْ تَمْشِي أَخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ . فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ . آن گاه که خواهر تو میرفت و می گفت آیامی خواهید شما را نشانی دهم بر کسی که او را به دایگی بدارد ؟ پس ما تو را برگردانندیم به مادرت تا چشم او روشن گردد و تواند و گین مباش . وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ النِّغَمِ . وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرًا يَا مُوسَى . (بیا داری) که کسی را بکشتی ! و ما تو را از آن نجات دادیم و تو را بیا از مودیم آرمودنی ! پس ما را در مدین درنگ کردی پس از آن آمدی به همان اندازه و هنگامی که مقدّر شده و وعده داده شده بود :
- ۴۱- وَأَصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي . و تو را برای خویشی برگزیدم .
- ۴۲- إِذْ هَبَّ آنتَ وَأَخْوَلَ بِيَأْتِي وَلَا تَبْيِضُ فِي ذِكْرِي . (و گفتیم) برو تو و برادرت به نشانهای من و در یاد من هیچ سستی مکنید .
- ۴۳- إِذْ هَبَّ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ . هر دو بسوی فرعون بروید که او بس شوخ و طغیان کرده :
- ۴۴- فَتَقُولَ الْهُ قَوْلًا لِّيَسَّالْعَلَّةُ يَبْتَكَ كَرُّ أَوْبَاحِهِمْ . و او را سخنی نرم به ملذذار گوئید، باشد که او بند پذیرد یا بترسد .
- ۴۵- قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَقْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطَّغَىٰ . گفتند: خدایا او را ، ما می ترسیم که بر سر ما در افتد یا
- با ما گزاف و شوخی درگیرد (و بر حال ما را بکشد) !

۴۶- قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمِعُ وَأُزَيِّرُ. خداوند فرمود: مترسید، من باشما هستم، می شنوم و می بینم.
 ۴۷- فَأَتِيَاهُ فَقَوْلَا إِنَّا نُرَاكَ سَوْلًا رَبِّكَ فَارْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تَعُدَّ بِهِمْ قَدْ جِئْنَاكَ بَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ أَمِنَ اتَّبِعِ الْهُدَى. پس بسوی او روید و گوئید که ما فرستاده پروردگار تو هستیم، بنی اسرائیل را با ما فرست و آثار ما آزار مکن، ما نشانه ای از خدای برای تو آورده ایم، و درود (و رستگاری) بر کسی باد که به راه راست رود.
 ۴۸- إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ. آنها به فرعون گفتند: ما رسیده است که عذاب بر آن کس است که راستی را دروغ شمرد و از پد یافتن برگردد.

۴۹- قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى. فرعون گفت: خدای شما کیست؟ ای موسی.
 ۵۰- قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَيَاتَهُ ثُمَّ هَدَىٰ. موسی گفت: خدای ما کسی است که هر چیز را آفرینش داد، پس از آن هدایت کرد (و در دل کسان افکند که نیر و از کجا جوید و از دشمن چگونه پرهیزد و به مادر چون رسد؟).
 ۵۱- قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ. فرعون گفت: پس کار و بار گروهان پیش چیست؟
 ۵۲- قَالَ عَلِمْنَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَّا يَتَّبِعُ رَبِّي وَلَا يُنَسِّي. موسی گفت: دانش آن نزد خداوند من است در کتابی که هیچ چیز فرو نگذارد و گمراه نشود و فراموش نکند!
 ۵۳- الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَجَلَكُم لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّن نَّبَاتٍ شَتَّىٰ. آن خداوندی که زمین برای شما بنگاه و آرامگاه کرد و برای شما در زمین راه ها ساخت و از آسمان آبی فرستاد که ما از زمین به وسیله آن گیاه های پراکنده بیرون آوردیم.
 ۵۴- كُنُوا وَارِعُوا أَعْمَالَكُمْ إِن فِي ذَٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَىٰ. (و خداوند فرمود:) بخورید و استوران خویش را بچرانید که در این کارها نشانیها امرزیرکان و خردمندان است.

تفسیر ادبی و عرفانی

۲۵- قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي. آیه. موسی چون دل بر آن نهاد که به فرعون شود، از خداوند مدد خواست و گفت: خدا یا، سینه مرا گشاده دار، موسی چون بخواست، خداوند هم به او داد!
 موسی شرح صدر خواست نه شرح قلب، از آنجهت که حرج و تنگی به سینه رسد نه به دل، صدر دیگر است و قلب دیگر! صدر در خواست و قلب در نظر، صدر در هیبت است و قلب در سر و مشاهده است! با دوام آنس و لذت نظر و حصول مشاهده است، حرج و ضیق بجا در گنجند؟

۲۷- وَأَحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي. آیه. آورده اند که گره زبان موسی از آن سبب بود که خداوند محبت وی را در دل آسیه (زن فرعون) و فرعون انداخته بود، چنانکه یک ساعت ایشانرا از دیدار وی شکیبائی نبود. روزی در دامن فرعون نشسته بازی می کرد و فرعون در روی وی می خندید، موسی دست فرا کرد و موی صورت فرعون را بگرفت و چند بار از آن بر کند! فرعون را خشم گرفت و جلا در گفت تا او را هلاک کند! آسیه گفت: کودک است چه داند؟ و یا قوت از آتش نشناسد. فرعون برای آزمایش امر داد با قوت و آتش را آوردند. موسی به الهام خدائی، آتش برداشت و بر زبان زد، زبانش بسوخت و از مرگ نجات یافت و این گره زبان وی از آن سبب بود!
 لطیفه: موسی در مقام مناجات، مست شراب شوق گشته، دریای مهردر باطن وی به موج آمده، همی ترسد که مناجات به سر آید و سخن بریده گردد، همی پیوسته در سخن و پرسش آویخته بود که از پس هر سئوالی پرسش دیگری کرد تا آنجا که گفت:

۳۲- وَأَشْرِكُ فِي أَمْرِي. آیه. تا آنجا که خداوند، در عشق و سوز شوق وی را این مرهم بر نهاد که فرمود: سؤالِ تورا اجابت کردم، و هر چه خواستی دادم و هر چه خواهی میدهم و محبتی از خود بر تو القا کردم و گویم ترس که تو در امان هستی آنگاه فرمود:

۴۰- وَقَتْنَاكَ فِتْنًا يَا آيَةُ: ای موسی تو را در کورهٔ بلا بردیم و به اخلاص نهادیم، تا در دلت جز مهر ما و برزبانانت جز ذکر ما نماند و آن بلاها که بر سر وی نشست: اول: که ویرا زادنند متواری زادنند، در خانه ای بی چراغ و تاریک بی نواوی کام، از بیم فرعون که مادر را نمی بایست پسر باشد، که پسران را می کشت ا بلائی دوم: ناچار او را در نابوت (صندوق چوبی) کرده به دریا (رود نیل) افکندند که منزل اولش دریا بود، دوم شمشیر و دینار دشمن که فرعون امر به کشتن او داد اسوّم بیم از قبطیان که یکی از آنها را کشته بود ا بلائی سوم: پس از آن بگریخته نگران و دل آشفته و جان حیران، پای برهنه، شکم گرسنه، هیچ نمی دانست کجا میرود؟ تا رسیدن به مدین که به مزدوری شعیب پیغمبر درآمد و از سر سوز و محنت پی در پی گفت خدا یا:

به هر کوئی مرا تا کی دوانی؟	زهر زهری مرا تا کی چشانی؟
به رود اندازی اول این رهی را	پس آنکه در بر دشمن نشانی
وز آن پس افکنی او را به غربت	به مزدوری شعیب و بر شبانی
شبانای را کجا آن قدر باشد	که تو بی واسطه او را بخوانی
پس او را آوری بر طور سینا	هزاران تو سخن با وی برانی
و گر گوید ز تو دیدار خواهم	جو اب آید که موسی تن ترانی

۴۱- وَأَصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي يَا آيَةُ: خداوند، موسی را این چنین در بلائی لطف آمیزی داشت و به زخم شفقت آمیغ می پیراست و به انواع بلاهای شست. آن همه از چه بود؟ از آنکه گفت: ای موسی، تو را بگزدیم برای خویشتن ا و از آن جهت بود که سر برادر را گرفت و او را به قهر و خشم کشید و خداوند به او نگفت چرا چنین کردی؟ الواح تو را بر زمین زد، به او نگفت چرا زدی؟ آری در پشت پرده دوستی کارها رود که آن همه بیرون از پرده دوستی تاوان بود ا و در پناه دوستی ممکن باشد.

۴۴- فَتَقُولُ لَهُ قَوْلًا لَيْسًا لَعَلَّه يُعْتَدِ كَرُؤَيْبًا خَشِيًّا يَا آيَةُ: خداوند چون موسی را مأمور فرعون کرده او فرمود: ای موسی، سخن مرا بشنو، سفارش مرا بپذیر، بیان مرا نگاهدار، من امروز تو را مقامی دادم، که برای هیچ بشری میسر نیست، تو را به خود نزدیک کردم، تا بخشم را شنیدی، پس به رسالت از سوی من به فرعون برو، که در شنوائی و در دیدن من هستی ا تو نیروی بزرگی هستی از جانب من، که به سوی فردی ضعیف میروی که نعمتهای من او را مغرور کرده و از مکر و خشم من ایمن مانده، منکر خدائی من شده و پندارده که مرا نمی شناسد ا به عزت و جلال خودم سوگند که اگر نه این بود که میان خود و مخلوق حجت و عذری قرار داده ام، چنان براوخشم می گرفتم که آسمانها و زمین و کوهها و دریاها به خشم آیند، اگر به آسمان فرمان دهم او را سنگ باران کند، اگر به زمین فرمان دهم او را در خود فروبرد، اگر به کوهها مردم او را هلاک کنند، اگر به دریاها امر کنم او را غرق نمایند ا لیکن همه اینها را آسان گرفتم، چه حلم من وسیع است و جز من بی نیاز، هیچ کس نیست، پس تو پیغام مرا به او برسان و او را باز بان نرم به پرستش من بخوان و از کینه و خشم من او را آگاه کن، و بگو عفو و بخشش من، بر خشم و عقوبت من سبقت و برتری دارد، بگو تو مدتها گناه و نافرمانی مرا کردی و من آسمان را از باریدن زمین را از روئیدن برای تو باز نداشتم این همه را باز بان نرم و شیرین بگو، باشد که به خود آید و پند گیرد و متناسب گردد.

تفسیر لفظی

۵۵- مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى: شمارا از زمین آوردیم، و به زمین برمی گردانیم. و دوباره شمارا از زمین (در روز ستاخیز) بیرون می آوریم:

۵۶- وَلَقَدْ آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى: ما همه نشانیهای خویش توسط موسی به فرعون نمودیم، او دروغ

دانست و از آن سر باز زد:

۵۷- قَالَ أَجِئْتُنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى . فرعون در جواب او گفت : ای موسی ، آیا آمده ای که با جادوی خود ما را از زمین مان بیرون کنی ؟

۵۸- فَلَمَّا تَبَيَّنَكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَّا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكْلًا نَاسُوتِي . پس ما به تو جادویی آریم چنانکه تو آوردی ، پس میان ما و خودت هنگامی نامزد ساز که ما و تو آنرا خلاف نکنیم و جاثیکه ما و تو به آن آئیم و از ما پیش کنیم .

۵۹- قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحَشِّرَ النَّاسَ صُحُفِي . موسی گفت : وعده گاه با شما روز آرایش است که مردمان همه با هم در چاشت گاه آیند .

۶۰- فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى . پس از آن فرعون برگشت و یاران خویش را گرد کرد ، آنگاه آمد .

۶۱- قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى .

موسی گفت : وای بر شماها ، برخدا دروغ و افترا مساز ید که بیخ شما را بر کنند و شما را ز پرور و کند ا و هر کس دروغ ساخت نومید گشت .

۶۲- فَتَنَّا زَعْوًا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرًا وَالتَّجْوَى . پس جادوگران در امر خود با هم سکا لیدند و مشورت کردند ، و راز در گرفتند که با موسی چه پیش گیرند .

۶۳- قَالُوا إِنَّ هَذَا نَسَاحِرِ إِيْرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِ هَؤُلَاءِ وَبِأَيْدِي هَؤُلَاءِ بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُتَّبَلِي . جادوگران گفتند این دونفر (موسی و هارون) جادوگرانند و می خواهند شما را با جادوگری از زمین تان بیرون کنند و مردمان

فاضل و شریف شما را که پیشوای شما هستند از میان ببرند ا

۶۴- فَاجْتَمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى . پس به جادوگران گفتند : در ساز

خویش هم سخن و هم دل و هم آهنگ باشید ، آنگاه همه با هم به هم امون بیائید و امروز آنکه بهتر از عهده جادو بر آمد پیر و زآمد .

۶۵- قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى . جادوگران گفتند : ای موسی ، آیا تو عصرا

بیفکی یا اول ما از خود بیفکنیم ؟

۶۶- قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى . موسی گفت : شما

بیفکنید ، در آن هنگام رسنها و چوبها بنظر و به خیال موسی آمد که آنها زنده اند و تنبیب به او می آورند ا

۶۷- فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى . آیه . موسی از جادوی آنها در دل خویش بیم یافت ا

۶۸- قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى . ما گفتیم : ای موسی ، مترس که دست تو بالاتر و پروری تو را است .

۶۹- وَالْقِيَ فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ

آتی . و بیند از آنچه در دست راست داری تا آنچه ایشان ساخته اند فرو برسد ، که آنچه آنها ساخته اند ساز و جادوی دیواست و جادوگر

هر جا پدید آید نه بماند و نابود گردد .

۷۰- فَالْقِيَ السَّحْرَةَ يُجَادًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى . (و چون عصاهمه جادو هافر و برد) جادوگران

به سجده افتادند و گفتند : ما بخدای موسی و هارون ایمان آوردیم .

۷۱- قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرٌ كُنْتُمْ الَّذِينَ عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَسَلَا قَطْعًا عَنْ أَيْدِيكُمْ

وَأَرْجَلِكُمْ مِنْ خِلاَفٍ وَلَا صَلْبَيْتَكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَلَمَّا عَلَّمْنَا إِيْنَا أَشَدَّ عَذَابًا وَأَبْقَى . فرعون بدانها گفت :

شما ایمان آوردید پیش از آنکه من به شما دستور دهم ، او (موسی) اسعاد شما است که به شما جادوگری آموخته ، پس من بناچار دستها

و پاهای شما را ببرم و شما را به شاخهای خرما بن به دار آویزم تا بدانید کیست از حیث عذاب سخت تر و پاینده تر ا

۷۲- قَالُوا لَنْ نُؤْتِيَكَ عَلَيَّ مَا جَاءَنَا مِنَّا مِنَ النَّبِيِّاتِ وَالَّذِي فَوَطَّرْنَا فَاَقْضِ مَا اَنْتَ قُلَانٌ اِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا . آنان گفتند: ما تو را بر آنچه از نشانها به ما آمد و بر آنچه ما را آفریده بر نمی گزینیم! پس تو آنچه توانی بکن، که آنچه توانی، در این جهان کنی!

۷۳- اِنَّمَا اَمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا اَكْبَرُ هُنْتَنَا عَلَيْهٍ مِنَ السَّحَرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَاَبْقَى . ما به خدای خویش ایمان آوردیم تا گناهان ما را بپوشاند و آنچه را که ما را و امیداشتی از جادویی (به بخشد). و خدای یگانه بهتر و عابد او پاینده تر است.

تفسیر ادبی و عرفانی

۵۵- مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ . آیه آدمی آمیخته از تن و جان، تن از خاک است و خاک سفلی است و جان از نور است و نور علوی، جان خواست که بر شود و به بالا رود که علوی بود، تن خواست فرود در زمین که سفلی بود، خداوند عالم به کمال قدرت خویش هر دو را بند یک دگر ساخت، جان بند تن شد و تن بند جان، جان تن هر دو با یک دگر قرار گرفتند تا روز مرگ که عمر به سر آید و اجل در رسد، این بند گشاده گردد و مرغ جان از قفس تن بیرون رود، جان از تن بر آید و سوی هوا شود و به آشیان خویش رود، تن راه زمین گیرد تا به مرکز خویش شود!

عبرت: روایت است که چون جان از تن جدا شود او را در قندیل نور نهند و به درخت طوبی بیاورند، و تن را در کفن کنند و به خاک بسپارند، روزی چند بر آید، جان به نظاره تن آید و گوید: ای چشم عبرت بین، ای دیده نرگسین، آن دیدن تو کو؟ ای زبان حکمت گوی، آن سخنان شیرین تو کو؟ ای روی زیبا، آن زیب و جمال کو؟ ای بیامده از خاک و داشته برخاک، و روزی یافته از خاک و باز گردانیده به خاک و نیست شده اجائی؟

خداوند می گوید: یک بار خاک را سبب هستی کم و یک بار سبب نیستی، تا عالمیان بدانند که قادر بر کمال منم، و هر نبوده را هست کننده منم.

عارفی گوید: ای جوانمرد، اگر تو را در گورستان گذری باشد، نیکتر تا به چشم عبرت بنگری، آن خفته گاه که تو بینی، نه خاک است! آن تن عزیزان است و گوشت و پوست جوانان، و قد و بالای ناز پروردگان و موسی و جاسن پیران! چه بسا نفوس اندوهگین که در این جا خفته اند!

... وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى . آیه یکی از بزرگان طریقت گوید: چون بنده را در خاک نهند، خاک باوی به سخن در آید و گوید: من خانه تنهایم، من خانه غربتم، من خانه تاریکم، این است آنچه من برای تو آماده کردم، برگو تو برای خود چه آماده کرده ای؟ اگر بنده بیاد خدا بوده ای؟ ندار سید که ای فرشتگان من: غریبی که خویشان او را دور شدند، و حیدی که نزدیکان او او را تنها گذاردند، این آدمی است که در دنیا از مایا می کرد و پیوسته در ذکر ما بود، پس ما گوئیم: ای بنده بیچاره درمانده، ای زبان گویایت خاموش شده، ای دل دانایت از ترس رستخیز خون گشته، ای لشکر امیدت راه هزیمت گرفته، ای رخت عورت تاراج شده، همه رفتند و تو زانتها گذاشتند ولی ما ماندیم، همه برگشتند و ما بر فوائیم، همه بگذاشتند و ما برداشتیم، بنده من بدان که تو مشمول رحمت من هستی و در رستخیز در کشف حمایت منی!

گویند آدمی هم قالب است و هم ودیعه، تنها هم قالبند و روحها هم ودیعه، نسبت قالبها به خاک است و نسبت روحها به قرب جلال، قالبها را به فضل و لطف خود می پروراند و روحها را به کشف جلال و لطف جمال خویش می پروراند، قالبها در دنیا به پرستش مشغول و روحها به دوام شناسائی موصوف، کار قالبها روز و نماز است و کار روحها همه راز و نیاز، تن را گفت: چون عبادت کردی به کار جهان پرداز، و روح را گفت: بسوی خداوند راغب باش، نوازش تن را وعده بهشت به نسیه داد و نوازش روح را به نقد داد و گفت: من هم نشینم! ذا کرب خود هستم، من نزدیکت بنده امیدوار به خود هستم و هر جا هستم من باشم!

لطیفه: خداوند در عهد ازل با تنها گفت: من خدایم، باروح گفت: من دوستم، آن اظهار قدرت و ربوبیت است و این اظهار مهر و محبت است. با تن گفت شما آن منید، و باروحها گفت من آن شمایم.

۵۶- وَلَقَدْ آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا آيَه. ما آیات قدرت و عجایب فطرت را به وی نمودیم اما دیده سر وی (فرعون) از دیدن حقایق آن بد و ختم تا به مارا نه بر دوگرد مانگرد، که او شایسته بارگاه ما و سزاوار حضرت ما نیست، ما آن کنیم که خود خواهیم آنچه مراد مشیت ما است می دانیم و به رضا و سخط ننگریم، هر کرا خواهیم به هر چه خواهیم قهر کنیم و کس را به اسرار الاهیست خویش راه ندهیم.

لطیفه: از جانب حق فرمان آمد که ای خلیل تو نمر و در دعوت کن! ای کلیم تو فرعون را دعوت کن، ای مصطفی تو سران قورش را دعوت کن! شما همی خوانید و آیات معجزات را همی نمائید، من آنرا هدایت کنم که خود دانم. نمرود که دعوی خدائی داشت، پشه ای فرستادم او را هلاک کرد! فرعون یاغی طاغی خویشش بین که نعره منم خدا زد، پاره ای چوب به دست موسی فرستادیم، ناقدر و قدرت او را پیش او نهاد! بزرگان قورش که قصد حبیب ما کرده بودند و او را زمین خود بتاخته و به اندیشه هلاک وی از پی او برآمدند، دوست ما یار در آن غار غیر گرفته و ما عنکبوت ضعیف را از غیب به شهنگی او فرستادیم!

آری در راه ما گاه پشه ای سہم سالاری کند! گاه عصائی در صحرائ اژدهائی کند! و گاه عنکبوتی مبارزی کند، گاه آبی فرمان برداری (نوح) کند. گاه آتشی موسی کند، گاهی درختی سبز مشعله داری کند!

۷۰- آمَنَّا بِرَبِّ هـُـوَنَ وَمُوسَى آيَه. ساحران فرعون با آنکه در عین کفر بودند با خبث جنابت نیز بودند که ساحر تاجتیب نبه در سجای گیر نیفتند! اما چون نسیم دولت از وزشگاه لطف و کرامت وزیدن گرفت نه جادو گذاشت و نه جادوگری، نه کفر ماند نه کافری! با ما در جنابت کفر و انکار، شبانگاه به جنیت ایمان و استغفار!

۷۳- إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا آيَه. مهمترین چیزها نزد کسی که خدا را شناخته، آمرزش است، چنانکه آدم هنگامی متوجه خبط و خطای خود شد گفت: خداوند ما را به خود ستم کردیم اگر ما را نیا مرزی و رحم نکنی از زبان کاران خواهیم بود! - نوح پس از آن همه آزارها و بلاها، گفت: خدایا اگر ما را نیا مرزی و رحم نکنی از زبان کاران خواهیم بود! - موسی وقتی خشمناک شد، گفت: پروردگارا، من به خود ستم کردم مرا بیا مرزا - ولی به مصطفی فرمود: از گناهت آمرزش بخواه تا خدا ای تعالی آگاه اول و آخر تو را بیا مرزد!

تفسیر لفظی

۷۴- إِنَّهُ مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى آيَه. هر کس بر خداوند خویش آید در حال گناه کاری و کافری، او راست آتش دوزخ که در آن نه می میرد و نه زندگانی خوش زیید.

۷۵- وَمَن يَأْتِهِ مَوْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى آيَه. و هر کس به خداوند آید در حالی که مؤمن باشد و کارهای نیک کرده باشد، آنان را درجه های عالی و بلند در بهشت است.

۷۶- جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ مَن تَزَكَّى آيَه. بهشتی بجوادان که جوی ها از زیر درختان آن همیشه روان خواهند بود و این پاداش کسی است که پاک باشد.

۷۷- وَلَقَدْ آوَحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنِ اسْرِ بِعِبَادِي فَأَضْرِبْ لَهُمُ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى آيَه. ما به موسی بیغام دادیم که بندگان مرا به شب بر، و ایشان را در دریا راهی زن، راهی خشک که در آن از در رسیدن دشمن به خود بیم راه ندهی.

۷۸- فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ غَاشِيَةٌ . (پس از شب روی قوم موسی) فرعون با سپاه خویش آنانرا دنبال کرد و برایشان آمد آنچه در دریا آمد (که همگی تلف شدند).
 ۷۹- وَأَصْلَ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَآ هَدَى . فرعون قوم خود را در آب بُرد و بیرون نیاورد و آنان را گمراه کرد و راه رهائی

نیافت !

۸۰- يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنجَيْنَاكُم مِّنْ عَدُوِّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَئِن لَّمْ يَكْفُرُوا بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَأَكْذِبُنَّ عَصَائِرَهُمْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِمْ وَلَئِن لَّمْ يُكْفُرُوا بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ . ای فرزندان اسرائیل، ما شما را از دشمنان نجات دادیم و شما را به آن سوی کوه طور وعده دادیم (و برای غذای شما) ترجمین و مرغ بیلد چین فرورستاندیم.

۸۱- كَلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَن يَحْسِبْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَد هَوَى . بخورید از این روزیهای پاک و حلال که به شما دادیم و در برابر این نعمتها فرمان و نوا آزر مباحشید که خشم من بر شما گشاده شود ! که هر کس خشم من بر او گشاده شود، البته او فرافتاده است.

۸۲- وَإِنِّي لَنُغْفِرَنَّ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى . من آمرزگارم کسی را که توبه کند و ایمان آورد و کار نیکو کند، آنگاه به راه راست رود .

۸۳- وَمَا عَجَلْنَاكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى . خدا او ندفرمود : چه شتابانید تورا از قومت که با تو به کوه طور آمدند و تورا ز آنها جلو افتادی ؟ ای موسی ؟

۸۴- قَالَهُمْ أَوْلَا لِي عَلَىٰ آلِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى . موسی گفت : اینک ایشان در پی من هستند و من شتابیدم بسوی تو پروردگار من تا از من خشنود شوی !

۸۵- قَالُوا قَدْ فتننا قومك من بعدك وأضلهم السامري . خدا او ندفرمود : ما قوم تورا بعد از بیرون آمدن نواز میان ایشان آرمودیم و سامری آنانرا گمراه کرد .

۸۶- فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا . موسی به قوم خویش بازگشت در حالیکه سخت خشمگین و غمگین بود . قَالُوا يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدَّ أَحْسَنَ أَقْطَالٍ عَلَيْكُمْ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي . موسی گفت : ای قوم ، آیا من از جانب خداوند وعده نیکي به شما ندادم ؟ آیا درنگی من بر شما دراز گشت ؟ یا خواستید که خشم از خداوند بر شما فرود آید که وعده مرا خلاف کردید ؟

۸۷- قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلَكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أَوْزَارًا مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدْنَاهَا فَكَذَلِكِ الْقَسَى السَّامِرِيُّ . گفتند ما وعده تورا به میل و توان خویش خلاف نکردیم، لکن ما لختی بار از زینورهای عاریتی قوم داشتیم (که بر ما حرام بود) در آتش ریختیم که بگدازد و نابود شود و سامری هم آنچه داشت در آتش افکند و از خاک که در دریا از پی اسب جبرئیل گرفته بود در آنها ریخت (۱) !

۸۸- فَأَخْرَجَ لَهُمُ عِجْلًا جَسَدًا آلِهَهُ خُورًا قَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ . وایشانرا از آن زررها، گوساله ای پدید آورد که کالبدی زرین و بانگ گاو داشت، پس از آن گفتند این خدای شما و خدای موسی است پس موسی راه رسیدن به حق را ندانست ! یا سامری فراموش کرد که گوساله خدای نمی شود !

(۱) برخی گویند سامری گاو پرستی بود منافق ازده (پا کروان) برخی دیگر او را گاو بانندی از اهل (کرمان) نوشته اند، بعضی او را یکی از بزرگان یهود می دانند که نام او (سامره) بوده و بعضی دیگر او را از خویشان موسی دانسته اند ! که زرگری می دانسته و وعده بر گوینده است !

بعضی او را یکی از بزرگان یهود می دانند که نام او (سامره) بوده و بعضی دیگر او را از خویشان موسی دانسته اند ! که زرگری می دانسته و وعده بر گوینده است !

۸۹- أَفَلَا يَرَوْنَ آيَاتِي رُجِعَ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا. آیاتمی بینند که آن گوساله سخن آنها را پاسخ نگوید؟ و ایشانرا نه سود رساند و نه زیان و نه گزند!

۹۰- وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي. هارون از پیش از بازگشت موسی به آنها گفته بود که ای قوم: شما به این کار (از سوی خداوند) آزموده شدید و در تباهی و گمراهی افکنده شدید و خداوند رحمن است و بخشنده (نه گوساله) پس مرا پیروی کنید و اطاعت امر مرا بنائید.

۹۱- قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهَ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ. گفتند: ما به گوساله پرستی می مانیم تا موسی بسوی ما بازگردد! (و همه آن جماعت جز ۱۲ هزار نفر بقیه یک هفته تمام گوساله پرست شدند تا موسی آمد).

۹۲- قَالَ يَا هَرُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا. موسی گفت: ای هارون چه بازداشت تورا وقتی دیدی آنها گمراه شده اند؟

۹۳- أَلَا تَتَّبِعُنَّ أَفْعَاءَ صَبَيْتَ آمْرِي. که بر پی من نرفی و آنانرا باززدی آیا از فرمان من سرکشی کردی؟
 ۹۴- قَالَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي. هارون گفت: ای پسران من (۱) ریش و سر مرا بگیر من ترسیدم (چون بازگردی) گوئی بنی اسرائیل را دو گروه کردی! و سخن مرا نگاه نداشتی!

۹۵- قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ. پس موسی گفت: ای سامری این چه کاری بود که کردی؟
 ۹۶- قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي. سامری پاسخ داد: من دیدم آنچه را که شما ندیدید و ندا ننستید، من مشتق از خاک بی ستور جبرئیل برگرفتم و آنرا در زیر گداخته ریخته و نفیس من چنین مرا برانگیخت (که آنرا خدای تصور کنم).

۹۷- قَالَ فَمَاذَا هَبَّ فَيَأْتِي لَكَ فِي النُّحْيَةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَىٰ إِلَهِكَ الَّذِي ظَلَمْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُْحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا. موسی گفت: پس دور شو که تازنده باشی تورا از مردم دوری و جدائی است و تورا وعده گاهی است که خلاف آن کنی! و خدای ساختگی خود را که به او باز نشستی بنگر که آتشی سوزانیم تا خاکستر گردد، آنگاه آنرا در دریا پراکنده کنیم یا کندگی کامل!

۹۸- إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا. همانا خدای شما همان خدای یگانه است که نیست خدائی مگر او و دانش او به همه چیز و همه جاسایده است!

۹۹- كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا. بدین گونه (ای محمد) ما داستان گذشته برای تو قصه می کنیم و ما تورا از نزد خود (قرآن) یاد دادیم (که پیوسته ما را یاد کنی).

۱۰۰- مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا. هر کس از یاد قرآن روگردان شود، روز رستاخیز بار سنگینی بدوش دارد!

۱۰۱- خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا. و آنان در آن بار گران جاویدند و روز رستاخیز برای آنها باری بد و گران خواهد بود!

(۱) خطاب به (پسران) یا از جهت آنست که از پدر جدا بودند یا از جهت آنکه نام مادر بیشتر عاطفه محبت را جلب می نمود و سروریش او را زحمتی کند.

تفسیر ادبی و عرفانی

۷۴- اِنَّهُ مِنْ بَيِّنَاتٍ رَبِّهِ مُجْرِماً فَاِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ اَيَّه. بر ذوق ارباب معرفت و جوانمردان طریقت، این دو آیه اشارت است به دو گروه، گروهی که صفت انتقام الاهی به ایشان روی نماید تا به حکم قهر، برده تجمل از روی کار ایشان بردارند، نمی میرند که آسوده شوند، نه زندگانی دارند که لذت یابند، و نه روی آنکه بازگردند، نه زهره آنکه پشای پیش گذارند، و به زبان بیچارگی از سر درماندگی گویند:

از جام وجود خود نه مستم نه نیم
نه راحت جان نه در ددل و ای به من
ز بس بر لنگد فلک نه پستم نه نیم
بارب چه کسم من که نه هستم نه نیم

گروه دیگر، آنانند که تجلی جمال لطف حق به دلهای آنان پیوسته، امروز بر بساط انبساط و در روضه انس و ناز آرام گرفته و از شراب خانه محبت هر لحظه وساعتی جامهای مالا مال از بهر ایشان روان کرده، و فردا در بهشت جاودان در درجات بالا، حُلَّةٔ سرمد پوشیده و بر متکای اقبال در مشاهده مُلکک ذوالجلال تکیه داده، جامهای وصال متواتر، و خلعت افضال متوالی، هردی نواختی و قبولی و هر لحظه فتوحی و وصولی. و اما نشان و اثر این درجه و مرتبت آنست که بنده، حجاب غفلت از راه خود بردارد و نفس خویش را به آداب شریعت ریاضت دهد و داد دین از روزگار خود بستاند و کوشش نماید که کارهای خود بروقی شریعت و به معیار حقیقت راست کند و بداند که خدا او نده فرموده:

۸۲- وَاِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا. آیه. یعنی خدا او نده بسیار آمرزنده و فراخ بخشایش است و اشارت آیه آنست که اگر بنده از روی پشیمانی یک بار به حق بازگردد، خدا او نده از روی لطف و رحمت بارها به وی بازگردد. از بنده یک قدم در راه مجاهدت، و از خدا او نده هزار کرم به حکم عنایت، چنانکه فرمود:

هر کس یک و جب به من نزدیک شود من یک گز باو نزدیک شوم و هر کس بیشتر نزدیک شود من چند برا نزدیک گردم. از سیاق آیت معلوم میشود که ایمان بی توبت درست نیست، یعنی که تنها ایمان سبب نجات گناه کار نیست بلکه نجات به لطف و رحمت خدا او نده است که چون بنده از کرده خود پشیمان شود، خدا او نده او را بیا مرزد. که نجات نه به طاعت و جهاد و بندگی است بلکه به فضل و لطف و رحمت خدا او نده است.

خدا او نده در این آیت به صفت غفّار آمده یعنی پوشنده کارها، و این پوشیدن منحصر به گناه و معصیت نیست بلکه عبادت و طاعت هم نیاز به پوشیدن از طرف حق دارد از برانه تنها بنده به پوشیدن گناهان نیازمند است بلکه به پوشیدن رستشها نیز نیاز دارد. چه اگر آفتهای طاعت و عبادت را پیش وی آرند، از طاعت خویش بیش از آن ترسد که از معصیت خویش!

از حضرت مصطفی پرسیدند: اینکه مردمان کارهایی می کنند که دلهایشان بیم ناک است، مقصود کارهای زنا و قمار و شرب خمر است؟ فرمود: نه، بلکه کارهای مانند نماز و روزه و صدقه دادن است از ترس آنکه به درگاه حق پذیرفته نشود! چنانکه غله اپرستی بسیار استغفار می کرد و بیشتر از کمی صدق خود استغفار می کرد!

پس ای جوانمرد بدان که پرده برد و گونه است یکی برداشته، که هرگز مبادا فرو گذارند، دیگری فرو گذاشته و هرگز مبادا برگیرند! آن پرده که برداشته اند، آن حجاب فکرت است از پیش دلهای موحدان و سینه مؤمنان، و آن پرده که فرو گذاشته اند، آن پوشش گرم و عفو پیش رفتار و گفتار و کردار گناه کاران و خدان و صواب کاران و پرهیز کاران است و چون این پرده از پیش طاعت و عبادت ابلیس بحکم قهر برداشتنده همه معصیت آمد اولی پرده عفو بحکم مهر پیش از لغزش آدم فرو گذاشتند عنایت ازلی او را فراموش کار و بی عزم خواند ۸۷ و ۸۸- قَالُوا مَا آخَلَفْنَا مَوْعِدَكَ. آیه. مفسران نوشته اند قوم موسی در غیبت او هفت روز گوساله پرستیدند،

که چون موعده موسی از هفت روز گذشت، سامری آنها را به گوساله پرستی دعوت کرد و پس از چهل روز موسی باز آمد و شغب و آشوب و رقص قوم را دید، خشمناک شد. آنگاه موی وریش هارون را گرفت و او را سرزنش داد که چرا مردم کافر شدند؟ هارون به التماس افتاد و گفت: دست از من بردار که تقصیری ندارم و از ترس تفرقه میان آنها من نتوانستم جلو گیری کنم. آنگاه موسی از سامری پرسید؟ او گرفتارین طلاهای آنها بمیل خودشان و گوساله ساختن و خاک کف پای اسب جبرئیل را با آن زدن که بصد آمد شرح داد، موسی او را نفرین کرد و خواست او را بکشد، ندا آمد که دست از او بردار که قوم تو را و خواستند که گوساله بسازد، چون بت پرستان را دیدند گفتند: برای ما هم چیزی بساز تا پرستش کنیم!

گویند: آن روز که جبرئیل برای نجات بنی اسرائیل به دنیا می شد، سامری از جای پای اسب جبرئیل مشتی خاک برداشت و با خود داشت تا آن روز که با آن گوساله را به صدا آورد! سپس موسی آن گوساله را سوزانید و در دریا افکند! پس از این واقعه، سامری با هر کس تماس پیدا می کرد او را از آتش خود دوچار تب می ساخت!

۸۳- وَمَا أَعْبَدَ كُفَّكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ. آیه. عتاب به موسی است که قوم را واپس گذاشت و خود با شتاب بکوه طور رفت و به میعاد حق تعالی اشتافت، خداوند گفت: ای موسی ندانستی که من ضعیفا نرا دوست دارم، شکستگان را بیش نوازم و پیوسته در دل آنان می نیگیزم! هر کرا بینم در دل ایشان، او را به دوستی گیرم، موسی عذری داد که آنان در پی منند و شتاب من برای وا گذاشتن آنها نبود بلکه برای جلب رضایت حق بود! خداوند، تو خود دانائی و از سر این بنده آگاهی، خداوند فرمود: ای موسی رضای من در مراعات دل ایشان است. ای موسی چون مرا جوقی در دل ایشان جو، که من در خلوت (وَهُوَ مَعَكُمْ) باذا کران نشینم و مونس دل درویشانم، و یادگار جان عارفانم، حاضر راز محبتانم، نور دیده آشنا بانم، و مایه رمیدگان و زاد مضطران و پناه ضعیفانم، ای موسی هر جا درویشی بینی افکنده جور روزگار و خسته دهر است، او را یاری و غلامی کن و تا بتوانی جدائی وی بجو، صحبت او را خریدار باش، که نهاد وی خزینه اسرار آزل و تعبیه بازار ابد است با مصطفی نیز همین سفارش رفت که فرمود:

ای مصطفی، نگر ناد و چشم خویش از درویشان و درماندگان نگردانی! و ایشان را بدیگران نفروشی! که ایشان گویندگان ذکر ما، و نام نهندگان فضل ما، و آراستگان لطف ما، و برداشتگان مشیت ما هستند. امروز موجود امر من، فردا نگاه داشته حکم من هستند! از علم من آمده بر تقدیر عرض کرده، از ارادت نشان یافته، از حکم توقیع بر کشیده اند، در ازل پدید آورده علم من، و امروز موجود امر من، فردا نگاه داشته حکم من هستند! که علم ولایت ازل دارد، امر ولایت وقت دارد، و حکم ولایت ابد دارد.

لطیفه: ای آدمی، من تو را سه صفت دادم و به آخر به خودت رساندم، اول بفرمانده علم سپردم، پس از آن به پادشاه امر دادم سپس به شاهنشاه حکم تسلیم کردم. که علم همه صفاست و امر، همه بلاست و حکم همه بقا است.

ای علم تو جانب ازل گیر وی حکم تو دامن ابد گیر

تفسیر لفظی

۱۰۲- يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا. (یاد بیاور) (ای محمد) آن روز که در صور

دمند، و ما گناهاران را با چشم سبز ان با هم برآریم.

۱۰۳- يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا. گناه کاران، آن روز بایک دگر به رازی گویند: در آن گیتی

نبودید مگر ده روز!

۱۰۴- نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَبْئُوتُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا. ما دانائیم به آنچه می گویند

آنگاه آنان که پالك سیرت و راست سخن ترند می گویند: نبودید در آن گیتی مگر یک روز!

۱۰۵- وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا. از تو (ای محمد) از کوه‌ها پرسند (که روز رستاخیز چه شود؟) پس بگو که پروردگار من آنها را از زمین برمی‌کند برکنندنی!

۱۰۶- فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا. پس آنها را به کتلی درهم فرو خواهد ریخت!

۱۰۷- لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا. پس آن کوه‌ها مونی راغ (صاف) گردند که در آن هیچ کجی و بلندی نبینی.

۱۰۸- يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِارْتِمَانٍ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا. آن روز

که خلق بر نشان رستاخیز باز خواننده می‌آیند، کژی و غلطی در آن نیست! اوضاعاها همه‌ها فرو شده و خاموش گردد تا حق تعالی سخن گوید، در آن حال نشنوی مگر آوازی نرم.

۱۰۹- يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا. در آن روز خواهش و پهای مردی

(شفاعت) کسی سود ندارد، مگر آن کس که خداوند به او دستوری دهد و سخن او را به پسندد.

۱۱۰- يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا. خداوند آنچه پیش ایشان و آنچه پس

ایشان است (از کارهای دنیا) می‌داند و ایشان آنها را هیچ نمی‌دانند!

۱۱۱- وَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ لَكُمْ لُبُوفٌ يُغْمِضُ أَعْيُنَكُمْ فَأَنتُمْ تُكَلِمُوهَا وَهَا هِيَ كَأَنَّهَا صِدْقُ الْحَقِّ وَنَحْنُ نَعْلَمُ مَا تُكَلِّمُونَ. و همه روی‌ها در مانده و بسته آن زنده توانا

است! و کسی که کافر و ستمگر شد نو میدی کشید.

۱۱۲- وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا. و هر که کار نیک کند

و با ایمان باشد، پس از جانب خداوند از ستمی و شکستی نترسد.

۱۱۳- وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ

ذِكْرًا. همچنان قرآن را به زبان عرب فرستادیم و در آن از بیم‌ها بیان کردیم، باشد که آنان پرهیزکار شوند و یا ایشان را بیداری و یاد کردن و بند پذیری بپدید آرد.

۱۱۴- فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ

زِدْنِي عِلْمًا. پس پاك و برتر است پادشاه به راستی (و سزاوار به خدائی) و تو ای محمد، شتاب به خواندن قرآن مکن پیش از آنکه وحی به تو رسد، و بگو خدایا، دانش مرا بیفز!

۱۱۵- وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فِتْنَتِي وَلَمْ يَجِدْ لَهُ عِزْمًا. ما از پیش با آدم بیان کردیم پس او فراموش

کرد و پیمان را بگذاشت و ما او را دارای عزم و خودداری از گناه نیافتیم. (۱)

۱۱۶- وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى. هنگامیکه ما به فرشتگان گفتیم که آدم را

سجده کنید، پس همگی سجود کردند جز شیطان که سر باز زد!

۱۱۷- فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى. پس به

آدم گفتیم: این شیطان دشمن شما و دشمن جنت شماست، مبادا شمارا از بهشت بیرون کند که به رنج افتید!

۱۱۸- إِنَّ لَكَ أَلًا تَجُوعُ فِيهَا وَلَا تَعْرَى. تو را در این بهشت این (امتیاز) است که گرسنه و برهنه نمی‌شوی.

۱۱۹- وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى. و اینکه در آنجا هرگز تشنه نمی‌مانی و نه در آنجا خوابی!

۱۲۰- فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى الْخُلْدِ وَمَلَكٍ لَآئِبٍ. پس

شیطان آدم را وسوسه کرد و گفت: آیا تو را به درخت جاویدان و پادشاهی نباه نشدنی نشانی دهم و راه نمایم؟

(۱) به دلیل همین آیه، آدم از پیمان اولوالعزم بشمار نمی‌آید زیرا خداوند او را بی‌عزم خوانده

۱۲۱- فَكَلامِنْهَا فَبَدَّتْ لَهَا سَوَاتِرُهَا وَطَفِقَتْ بِسَخِيفَتَانِ عَالِيَهُمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى
 آدَمَ رَبَّهُ فَخَوَى . پس آدم و حوا از آن درخت (ممنوع) خوردند و عورت‌های آنان نمایان گشتند و در ایستادند و بر عورت خویش از
 برگ‌های درخت بهشت می‌نهادند و آدم از این کردار گناه کار شد و از راه وفا و طاعت بیفتاد.

۱۲۲- ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَبَّأَ عَلَيْهِ وَهَدَى . پس از آن خداوند آدم را برگزید و توبه او را قبول کرد و او را به سخنانی
 راه نمائی کرد که باعث عفو و بخشودگی او از گناه شد.

۱۲۳- قَالَ اهْبِطْ مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَايْمَانًا تَيْنَكُمْ مَنِي هُدَى فَن اتَّبَعَ هُدَايَ
 فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى . خداوند فرمود: همگان از آسمان فرود شوید که بعضی شما با بعضی دیگر با هم دشمنید، پس اگر از سوی من
 پیغمبری برای راه نمائی شما برسد، هر کس از راه نمائی من پیروی کند نه گمراه میشود و نه بیچاره و بدبخت!

تفسیر ادبی و عرفانی

۱۰۲- بَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ آيَه . دمیدن اسرافیل در بوق، نشان رستاخیز است و نمودار سیاست و هیبت خداوند،
 که یک‌بار بیدار همه زندگان مرده شوند، بار دیگر بدم همه مردگان زنده شوند، شیپور یکی و دمنده یکی و آواز یکی، تابدانی که زنده
 کردن و میراندن همه به توانائی خداوند است نه به دمیدن فرشته! صیحه اسرافیل به مشرق همچنان رسد که به مغرب، شرقیان همچنان
 بشنوند که غربیان و غربیان چنان شنوند که شرقیان! خلاق را در شنیدن آن بانگ تفاوتی نه، یکی را دورتر و دیگری را نزدیکتر نه! این چنین
 است که قدسیان جهان بالا و کرم و بیان صف زنده عالم اعلی خدا را می‌خوانند، همان‌گونه که ذره‌های زیر زمین او را می‌خوانند،
 نه خواندن این ذره از شنیدن خداوند دورتر، و نه خواندن عرشیان به سمع او نزدیکتر!

لطیفه: اسرافیل و شیپور او از آدَمِیان دور لیکن دمیدن وی به ایشان نزدیک است تابدانی (توای جوانمرد) که کار در رسانیدن
 است نه در دمیدن!

گفته اند: آواز شیپور، دمیدن هیبت است و نمایش سیاست! و بدین آواز کسی را زنده کند که به رستاخیز ایمان ندارد و از
 هول آن نترسد، اما بنده‌ای که بدان ایمان دارد و از آن ترسان است، او را به آواز فرشته رحمت بیدار کنند.
 لطیفه: گویند: چون قیامت نزدیک شود هر مؤمنی فرشته رحمتی دارد که با هزاران لطف و کرامت بر سر خاک او آید و گوید:
 ای دوست خدا برخیز! که خداوند تو را می‌خواند.

۱۰۵- وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا . خداوند، از روی ظاهر، هیبت و سطوت
 خود را به خلق می‌نماید، و از روی باطن، بندگان و دوستان را تشریف می‌دهد، که ما این زمین را فراش شما کردیم و بساط شما ساختیم،
 چون شما نباشید بساط به چه کار آید؟ آسمان را سقف شما ساختیم، ستارگان را دلیل شما، آفتاب زنده خوراک شما، ماه شمع رخشان شما،
 چون شما رفتید، شمع به چه کار آید؟ و ستاره چه دلیل کند؟ آری بساطی که برای دوست کنند چون برفت برچینند، چون شما رفتید ما این
 بساط را برگیریم، برهان وقتی باید که عیان نبود، و چون عیان آمد، برهان چه کند؟ دلاله چندان به کار آید که دوست به دوست نرسیده،
 اما چون بهم رسیدند، دلاله را چه کند؟ و چون روزگار روزگار خبر بود همد همد در میان باید تا خبر دهد، ولی چون عهد نظر آمد، همد همد
 به کار آید!

لطیفه: مصطفی، تا به مکه بود جبرئیل آمد شدی داشت ولی چون او به سدره رسید جبرئیل با استاد و گفت: ما اکنون
 حجاب گشتم، دوست به دوست رسید، واسطه به کار نیست و دلاله اکنون جز حجاب نیست.
 ۱۰۹- يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ . آیه . مصطفی فرمود: در میان امت من فقیران
 و درویشانی باشند که قبیله‌ها و خانوادها را شفاعت کنند و به شفاعت آنان به بهشت روند! و چون عظمت و حشمت چاکران این است

و شرفشان به درگاه عزت چنین، پس حشمت و حرمت و شرف محمد مصطفی چون است؟

گوئی در آن می نگیرم که فردا مصطفی تیلسان شفاعت بردوش شفقت افکنده و گناه کاران امت دست دردمان شفاعت اوزده و سیده می گوید: تایکی مانده من نرم او از حضرت کبریاء ندارسد که (ای محمد) چندان که خواهی می بخشم (ای محمد) سوختگان درگاه مارا گوی، تہی دست نزد ما آید که ما تہی دستان را دوست داریم. چون فروشندگان دست برخواهند و بخشندگان دست تہی (ای محمد) درازل همه احسان من، و در حال همه انعام من، در آید همه افضال من.

لطیفه: این سخنان اشارت است به اینکه در درگاه عظمت خداوندی، به حکم رأفت و رحمت اگر صد سال جفا کنی چون عذر خواهی، گوید کس را در میان شفیع مکن، تا ندانند که توجه کرده ای، آن روز که مرا شفیع باید، من خود شفیع برانگیزانم و شماره جفاهای تو با او نگویم و گرنه شفاعت نکند! زیرا که حلم من بار جفای تو کشد اما شفیع بار جفای تو نکشد! کرم من عیبهای تو را پوشد، اما شفیع زپوشد.

۱۱۴ - فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ. آیه کسی که علو کبریاء و مجد و عظمت و سناء خداوند را بداند نیست، و اعتقاد کرد، نشانش آنست که همه شأنها و قدرها در جنب شأن و قدر الاهی پیش نظر او هیچ است و همه جلالها و عظمتها در برابر جلال و عظمت او هیچ در هیچ است! چه که همه آنها زوال بیند، و همه کمالها نقصان و همه دعواها تاوان داند، زیرا با کمال قادر متعال کس را کمال مسام نیست و با جمال او کس را جمال میسر نه!

خداوند فرماید: اگر عزت طلبی، تو را در آن نصیب نیست که عزت صفت خاص ما است، ابلیس دعوی عزت کرد و دست دردمان تکبیر زد، بنگر که باوی چه کردیم؟ فرعون خود را در صفت علو جلوه داد، بنگر که او را چسان به آب کشتیم! قارون به گنجهای خود تفاخر کرد و مغرور شد، بنگر که چگونه او را به زمین فرو بردیم! بوجهل دعوی عزت کرد و گفت: در میان قوم، من مطاع و عزیزم! امروز در دنیا به کفر رسید و فردا در دوزخ به او گویند: بچش این عذاب دردناک را!

... وَلَا تَعْتَجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ. آیه. مصطفی که زمین و آسمان را به اقبال او آراستند و خطبه پادشاهی دو جهان به نام وی کردند، علم اولین و آخرین در وی آموختند با این همه منقبت و مرتبت، او را گفتند: از طلب علم فرو منشین و زیادتی دانش بخواه، تا بدانی که لطیفه های دانش را نهایتی نیست.

گفته اند: هر زبان سید پیغمبران محمد مصطفی رفت که من دانایترین و خدا ترس ترین شما هستم، و البته این سخن را از روی فروتنی و تواضع گفت، با وصف این، خداوند از او درنگدشت و او را از سر آن دعوی فراداشت و فرمود: بگو پروردگارا، دانش مرا زیاد کن:

... وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا. آیه. (ای محمد) بر مقام افتقار به صفت انکسار دعا کن و از ما زیادتی علم بخواه، چه جای دعوی دانش است؟ که دعوی کردن، خوب شدن دیدن است و بنده باید که در همه حال الطاف ربانی را نظاره کند نه نظاره خود که هلاک در خویشتن دیدن است (خدا بینی از خویشتن بین بخواه).

۱۱۵ - وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ. آیه. تا آخر شرح قصه آدم است و عهدنامه خلافت او، که اول باوی خطاب هیبت رفت، و چون تازیانه عتاب دید، گام در کوی بیه نهاد و زاری کرد، سپس او را بر زبیر لطف نشانید به عنایت ازلی رسید. تاج پیغمبری بر بساط امیدواری دید شادی کرد، آری، کاری است رفته، حکمی درازل برداخته، هنوز آدم زلت نیآورده و لغزش نکرده که خیاط لطف، جامه توبه اودوخته و ابلیس هنوز در مصیبت قدم نهاده که قهر الاهی، معجون زهر لعنت وی آمیخته.

... فَتَنَسَّى وَلَمَّا تَجِدْ لَهُ عِزًّا مَّا. آیه. خداوند آدم را از خوردن میوه درختی معین ممنوع کرد ولی او پیمان خدای را نگاه

نداشت زیرا دارای عزم نبود و فراموش کرد! برخی گفته اند آدم مرتکب گناه نشد و عزم ارتکاب هم نداشت ولی شیطان او را فریب داد!

۱۱۶- وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ آيَةً. نخست آثار عنایت ازلی در حق آدم صافی آن بود که خداوند به کمال قدرت خویش مشتی از خاک زمین برگرفت و آن را در قالب تقویم نهاد، پس از آن در تخمیر تکوینی آورد، پس شاه روح را در بالین نهاد او بنشانند، پس منشور خلافت او در زمین بر خواند و نامهای موجودات را به قلم لطف بر لوح دل او ثبت کرد، آنگاه مقدسان حظیره قدس را فرمود تا او را سجده کنند. این همه منزلت و مرتبت نه در شأن گیل بود که آن سلطان دل را بود!

لطیفه: خداوند پس از آفرینش آدم از خاک لطیفه ای از لطائف الاهی و سری از اسرار پادشاهی در سویدای دل آدم به ودیعت نهاد و چون فرشتگان آن بزرگی را در باره او دیدند، ارواح خود را نثار آستانه مقدس خاك کردند.

پیر طریقت گوید: ای جوانمرد، آدم تا وقتی قالب قدرت ندیده و در پرده صنع لطف نیامده و نور سیر علم بر او نافت و سیر مواصبت و حقیقت محبت به او روی ننموده بود، خاك بود. اکنون که آن معانی ظاهر گشت و این در حقایق در دل وی نهادند، او را خاك مگو که او را پاك گوا و او را لؤلؤ مکنون گو. اگر که میا که ساخته خلق است می شاید که مس را زر کند، چرا محبتی که صفت حق است نشاید خاك را از تیرگی پاك و تاج تارك افلاك کند! اگر از گلی که سرشته تو است گل آید، چه عجب. گراز گلی که سرشته خدا است دل آید که: قیل الروح من امر ربی! که این همه شأن و مرتبت نه در شأن آن گیل بود که آن سلطان دل را بود! چه که روح، سری از اسرار پادشاهی و لطیفه ای از لطائف خدائی و معنی از معانی غیبی است!

۱۲۱- وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى. آیه. پیری از پیران طریقت را پرسیدند: آدم صفتی با آن همه دولت و منزلت و مرتبت که نزد خدا داشت، چه حکمت بود که عصیان و غیبت در باره او فرمود؟ پیر بر زبان حکمت و بر ذوق اهل معرفت پاسخ داد که: تخم محبت در زمین دل آدم افکندند و از کار بزدیدگان آب حسرت بر و گشادند و آفتاب اشراق (و آشرف قبت الارض) بر آن تافت، تخم قابلیت روئیدن یافت و هوای فراموشی (فدسی) او را در صحرای بهشت پرورد و آفتاب بی عزمی (و لکم تمجد له عزما) آنرا خشک کرد و به داس گزینش (ثم اجتبایه ربه) بدرد، آنگاه به آفتاب توبه و هدایت (فتتاب علیه و هدای) او را پاك کرد، آنگاه خواست که او را به آتش پخته گرداند، تنوری از سیاست (و عصی آدم) بتافت و آن قوت عشق در آن تنور پخته کرد و هنوز مزه آن خوراك به مذاق آدم نرسیده بود که ز بان نیاز بر گشاد که: (ربنا ظلمنا انفسنا) این بود که از بهشت مأمور دنیا گشت!

گفته اند، آدم را وجود بود، وجود اول دنیا را بودند بهشت و وجود دوم بهشت را باشد نه دنیا، بدین گونه که ابتدا فرمان آمد که ای آدم از بهشت بیرون شو و به دنیا رو، و تاج و کلاه و کمر در راه عشق در باز، و باد درد و محنت بساز، آنگاه تو را به این وطن عزیز و مقام بقا با صد هزار خلعت لطف و انواع کرامت بازار سازیم! آنگاه فردا است که آدم را بینی با ذریعت خود که در بهشت می رود و فرشتگان به تعجب می نگردند و می گویند: ای آدم، بیرون آوردن تو از بهشت، پرده کارها و سراها است، زیرا صلب تو هزاران نقطه پیغمبری است، پس رنجی برگیر و تار و زری چند، گنجی برگیر!

چنانکه مصطفی را فرمود: ما مکینان را برگذاشتیم تا تو را از مکّه بیرون کنند و فرمودیم تا به مدینه هجرت کن و جامه غربت پوش، این همه تعبیه برای آنست که روزی تو را با ده هزار مرد تیغ زن به مکّه بازار آیم تا صنادید قریش تعجب همی کنند و گویند این مردی است که تنها از مکّه بیرون شد و کارش به جگر رسید!

لطیفه: پس ای آدم، اگر تو را از بهشت همراه مار و ابلیس به دنیا فرستادیم، در صحبت رحمت و مغفرت و بدرقه اقبال و دولت باز آوردیم و ای محمد! اگر تو را در این خاک کدان و منزل اندوهان، چند روزی به فراق مبتلا ساختیم و در صحبت نفس اما ره بداشتیم در آخر به صحبت رضا و خطاب (ارجمعی الی ربک) به نفس مطمئننه، تو را به جوار رحمت و کرامت خود آوردیم.

تفسیر لفظی

۱۲۴- وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى! هر که از یاد و سخن من روگرداند (و آرنه پذیرد) او راست زندگی بد و زیستی به تنگی و سختی! و روز رستاخیز او را کور برانگیزیم (که نه حجت بیند خود را نه عذر)
 ۱۲۵- قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا! آن کس گوید: خدا یا چرا مرا کور چنین انگیزی؟
 و من درد دنیا که بودی (در کار خود) بینا و چاره و حجت و دسترس خویش را دیدی؟

۱۲۶- قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى. خداوند گوید: همچنان که پیغام و سخنان ما به تو آمد، پس تو آنها را بگذاشتی و فراموش کردی، امروز هم ما تو را همچنان بگذاریم!
 ۱۲۷- وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى! همچنان آن کس که بسخنان پروردگارش به گراف رود و ایمان نیابد و پاداش دهیم و هر آینه عذاب آن جهان سخت تر و پاینده تر از عذاب این جهان است.

۱۲۸- أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنْ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى! آیا به ایشان باز ننمود که ما پیش از آنان چه گروه ها را که در منزلتشان راه می رفتند هلاک کردیم؟ و در این کار نشانها برای خردمندان و زیرکان است!

۱۲۹- وَلَوْ لَا آيَاتُنَا لَكُنَّا عَذَابًا لِّأُولِي الْأَبْصَارِ! اگر نه این بود که سختی از خدای تو از پیش برته (که عمرها و روزیها را در مدت معین تمام بسپاریم) و اگر نه که روزهای پسین نام زد کرده بودیم! هر آینه با ایشان در پیچیدندی و در ایشان در رسیدندی و عذاب خدای تو آنان را فر و گرفتگی.

۱۳۰- فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَنْزِلُكَ وَأَنْتَ سَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى. پس تو (ای محمد) بر آنچه می گویند شکیبا باش، و به پاکی و سزاواری خدایت را پیش از برآمدن آفتاب و پیش از فروشدن آن بستی، و از ساعت های شب هم او را یاد کن و بستی، تا مگر تو را خشنود کند که خشنودشوی.

۱۳۱- وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَمِيرِ الدُّنْيَا لِئَلَّا يَكْفُرُوا فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى! و دو چشم خویش را بسوی آنان که چند زن و مردی را شکوفه ناپایدار این جهانی دادیم تا آنها را بیازمانیم مگسشان، و (بدانکه) روزی پروردگار تو پایدار تر و بهتر است.

۱۳۲- وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا تَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَلَقَابَةُ لِلتَّقْوَى. کسان خود را به نماز فرمای، و خود بر نماز کردن شکیبائی کن، ما از تو نمی خواهیم که خود را روزی ده، ما خود تو را داریم و روزی رسانیم، و سرانجام پیروزی به پرهیزکاری است.

۱۳۳- وَقَالُوا لَوْلَا آيَاتُنَا بِآيَةِ مِّنْ رَبِّهِ أَوْلَمَ تَأْتِيهِمْ بَيِّنَةٌ مَّا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ. (کافران) می گویند چرا بمانشانی و آیتی از پروردگارش نیامد؟ آیا به ایشان خبر درست از کتابهای پیشین نرسید (که چون ایشان را نمودیم نپذیرفتند)؟

۱۳۴- وَقَالُوا لَوْلَا آيَاتُنَا لَكُنَّا عَذَابًا مِّنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَسِيَ بَعْثَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَدُلَّ وَنَحْزِي. اگر ما آنها را به عذابی از پیش هلاک کرده بودیم، می گفتند: چرا برای ما رسولی نفرستادی تا سخنان او را پیروی کنیم پیش از آنکه خوار و رسوا شویم؟

۱۳۵- قُلْ كُلٌّ مَّتَرِّبٌ بَصُؤًا فَتَتَرَّبُ بِصُؤِهَا فَتَسْتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى . بگو به آنها، همه ما و شما چشم میداریم و منتظاری کشیم پس بزودی خواهید دانست که خداوندانِ راست کیانند و چه کسانی هدایت شده اند؟

تفسیر ادبی و عرفانی

۱۲۴- وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا . آیه . حضرت امام جعفر صادق در مورد این آیه گوید: که خدا فرموده: بندگان من اگر مرا شناختند از من دوری و اعراض نمی کنند و کسانی که از من و از یاد من دوری می کنند، آنها را وامیدارم که به اجناس و الوان دنیوی رو آورند!

پس هر کس خدا را شناسد، در همه حال او را یاد کند، و از همه یادها جز یاد او اعراض کند، و هر که او را داند، پیوسته ذکر او و برادع فریاض و واجبات مواظب باشد، و هر که در همه عمر یک لحظه از یاد خدا غافل باشد و از ذکر حق روی گرداند، و به ذکر خلاق روی آورد، عروس معرفت و خداشناسی روی از او پوشد و هرگز از آن جمال بهره نیابد! - این حال کسی است که یک لحظه از یاد خدا غافل شود - پس بدابه حال کسانی که در تمام عمر از یاد خدا غافلند!

از خداوند عالم به سید فرزندان آدم خطاب رسید که ای مهتر عالم، من نپسندم که اعتماد تو در دو جهان جز به ما باشد، یا بر زبان توجز ذکر ما رود، و در دل تو جز مهر ما بود، همه را بر تو بیرون آریم و دشمن تو گردانیم تا در دو جهان جز از ما تو را یاد نیاید و اول از همه، خویشان و بار و نزدیکان تو را بیرون آوریم تا چون از آنان جفا بینی بر درون خود دل نندی، و تا چون روی از خلاق گردانیدی به خداوند پیوندی یکی از اعرافان بزرگ گوید: هر که به خدا نگرَد، به خود ننگرَد، و هر که یاد او کند، یاد خود فراموش کند، زیرا یاد خود و یاد خلاق، تخم نعمان است و جز یاد حق و حقیقت جمله تاوان است. اگر نه در ازل تو را یاد کردی، کی تو را زهره یاد کرد او بودی! و اگر نه اینکه خود فرموده: مرا یاد کنید تا شمارا یاد کنم، که یارستی ذکر وی در خواب دیدن! یا نام او به خاطر گذرانیدن؟

۱۲۷- وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ . آیه . یتیم ابوطالب چون درآمد، سفره بیفکند و مردم به اسلام خواند بوجهل و بولهب و بوسقیان و مانند ایشان ایمان نیاوردند و گفتند، مهتران و خواجگان ننگ دارند که به دعوت گدایان و درویشان حاضر آیند ولی چون صلاهی محمدی در اقطار و کناف جهان طوافی کرد، هر جا سوخته ای بود اجابت کرد. سلمان از فارس (ایران) بلال از حبش، و صهیب از روم و به راه آوردند و سرگردان در ننگ و پوی افتادند و عاشق و وار روی به حضرت آوردند، و چون در رسیدند بر سفره نشستند و آفتاب سعادت در آسمان ارادت به کمال رسید، بزرگان عرب و گردن کشان قریش در ننگ گریستند، بی دولتی خود در جنب دولت درویشان و گدایان دیدند، حسد بردند، محمدا را گفتند این گدایان را بران، تا ما با تو باشیم چون ما را عازم آمد که با گدایان نشینیم! سرور پیمبران از غایت حرص که بر اسلام آنان داشت خواست که آن کار را در پیش گیرد. از حضرت عزت خطاب رسید: ای محمد گدایان را آزار دل سوختگان مگرد که کریمانرا عادت نبود که درویشان را از سفره برانگیرانند. ای محمد، زندگی این گدایان به ذکر ما است و آن خواجگان را فرمان مبر که دل ایشان از ذکر ما تهی است.

درویشان را صفت آنست که خدای را در حال ایستادن و نشستن یاد کنند و عادتشان این است که خداوند را هر بامداد و شام گاه می خوانند، و سیرتشان این است که اگر چیزی دارند یا بار به نفس کنند و دیگری را بر خود برتری دهند، از این رو است که خدا ایشان را دوست دارد و ایشان هم خدا را دوست دارند. ولی خواجگان قریش را صفت این است که با خدا و فرستاده او به جنگ اندر شوند و عادتشان این است که در زمین فساد کنند! و سیرتشان این است که با تو را بکشند یا زندانی کنند یا از شهر بیرون نمایند!

۱۲۹- وَكَوَلَّآ كَلِمَةً سَبَيْتَ مِنْ رَبِّكَ . آیه . خداوند، هر که را نواخت، در ازل به فضل خود نواخت نه به طاعت او! هر که را نواخت در ازل به عدل خود نواخت نه به معصیت او! هر که را قبول کند از وی هیچ سرمایه نخواهد، و هر که را رد کند، از وی هیچ سرمایه نپذیرد!

باشد تا فردا، که فرشتگان سرمایه خود را به باد بردهند که ما: حق پرستش تو را بجای نیاوریم! و آدمیان خرمهای طاعت خویش را آتش درزند که: ما شناسائی تو را به حق و حقیقت نشناختیم! و پیمبران و دانشمندان، از علم و معرفت خویش، پاک بیرون آیند که: ما را دانشی جز آنچه تو آموختی نیست! تا بداند ایند که خداوند هر چه کند به اراده خود و مشیت خود کند و کردار بندگان پیوند کردار او نباشد، چه اگر رو بودی که طاعت پیوند رحمت وی باشد، در خدائی درست نباشد، و اگر رو بودی که معصیت پیوند عقوبت خدا آمدی، تراز و برابر آمدی، در این صورت فضل و عدل او کجا می رود؟ بنا بر این اگر رحمت کند به فضل خود کند نه بطاعت تو! و اگر کیفر دهد به عدل خود کند نه گناه تو! (۱) و اگر جز این باشد در خدائی درست نباشد!

۱۳۰ - فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ آيَةً. (ای محمد) ما میدانیم که دل تو از گفتار ناسزایان و نادانی بی حرمتان به تنگ می آید، تو صبر کن و دل خود را به حمد و ثنای مانتسلی ده، هر وقت ایشان قدم در کوی بی حرمتی نهند، تو قدم در نماز گزار، تاراز نماز آزار آنان را از دل تو فرو نهد.

(ای محمد) با مدام و شبانگه همه وقت در همه حال، خواهیم که حلقه در ما کوبی و در ذکرت ثنای ما باشی، (ای محمد) اگر مکیان تو را ناسزا گویند بآنگه مدار که مالوح مدح و ثنای تو بقلم لطف قدیم می نویسیم، چون آنان آیه هجر تو را خواندن گیرند، تو سوره مدح و ثنای ما آغاز کن، زیرا:

(ای محمد)، سینه ای که در آن سوز عشق مابود، و سری که در وی خمار شربت ذکر ما باشد، دلی که سوخته مهر و محبت مابود، جانی که غریق نظر لطف ما باشد، وقتی که پیوسته در ناز و راز ما باشد، از نجابه استماع گفت و گوی بیگانگان پردازد یا نادانی آنان در وی چه اثر کند؟

۱۳۱ - وَلَا تَسْمُدَنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا آيَةً. این آیت، باز مرهمی است که بر دل درویشان نهد، حقارت و مهانت دنیا را فراموش نماید، و عیب و بدی آنرا آشکار سازد، و دوستان خود را از دیدن و دوست داشتن آن منع کند و می گوید: این دنیا شکوفه ایست که تری و تازگی و زیبایی او روزی چند باشد، آنگاه بر مرده شود و نیست گردد و فتنه وی در دل بماند.

چهارم مهر بی مهری، کز وی جان شد اسکندر

چه بازی عشق با یاری کز وی بی ملک شد دارا

لطیفه: توانگران به هر چه شان پیش آید رجوع با دنیا کنند ولی درویشان به همه حال دل با مولی دارند، از اینجاست که برتری درویشان بر توانگران معلوم گردد!

مناظره شیخ جنید با ابن عطا: جنید درویشی را بر توانگری برتری نهادی و ابن عطا برخلاف او توانگری را بر درویشی شرف نهادی! روزی میان این دو مناظره شد، جنید دلیل آورد که رسول خدا فرموده: فقیران امت من بیشتر و زود تر از توانگران وارد بهشت شوند، و کسی که زود تر به بهشت رود برتر است از آنکه دیرتر رود! ابن عطا گفت: چه بهتر که توانگر مدتی در شمار و انتظار بماند! از بهر آنکه آن کس که در بهشت است در لذت نعمت است و آنکه در انتظار و شمار است در لذت عتاب حق است، و با دوست سخن گفتن اگر چه در مقام عتاب و خطاب باشد بهتر است از آنکه در مقام نعمت از دوست به غیر دوست مشغول باشد! زیرا در بلای دوست بودن بهتر و خوشتر از آن که در نعمت دوست بی دوست بودن!

جنید گفت: اگر توانگر را لذت عتاب است، درویش را لذت اعتدال است! بدین گونه خداوند روز قیامت خطاب به

(۱) دانشمندان نوشته اند: منظور و مفهوم کلام آنکه: فضل الاهی و عدل خدائی، پایه و اساس آفرینش و گردش و سیر

بسوی کمال برای همه موجودات است، و عبادت و معصیت در جای خود رحمت و عقوبت در بی دارد ولی میزان و ترازوی عمل تنها روی اعمال بندگان نیست بلکه پایه آن روی فضل و عدل خداوند استوار است.

بنده درویش خویش گوید: من از تو عذری خواهم و سوگند به عزت و جلالم، از اینکه دنیا را روتو نبیا و مردم نه از جهت خواری و اهانت به تو بود بلکه چون فضیلت و کرامت بهره تو کردم اکنون بنگر به این صفها از مردم، هر کس در دنیا به تو غذا یا جامه یا جایگاه داد و منظورش ثواب و به یاد من بوده، دست او را بگیر و از صاف بیرون آر من گناه او را بتو بخشیدم! جنید در این مناظره با دلیل آمد که گفت اگر خداوند بتوانگر عتاب می کند از درویش عذری خواهد و لذت عذر و راء لذت عتاب است، زیرا عتاب با دوست و دشمن رود، لیکن عذر جز با دوستان نرود، و این منع دنیا از درویشان نه از آن جهت است که دنیا از ایشان دریغ است بلکه آنان از دنیا دریغند، همت ایشان به از دنیا، و مراد ایشان به از عقبی، مقصود اصلی شان دیدار مولی است.

لقمان سرخسی را گویند: وقتی موی دراز گشته بود، بر خاطر او بگذشت که کاشکی در می بودی که به گرما به شدی و موی باز کردی، هنوز این در خاطر تمام در دنیا ورده بود که یک صحرا همه زردید! لقمان دیده فراز کرد و گفت:

گر من سخنی بگفتم اندر مستی!
اشتر به قطار میاچرا بر بستی؟

۱۳۲- وَأَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّالَةِ وَالصَّيْرِ عَلَيْهَا، آیه. بنده را آموزش میدهد و بظاهر عبودیت و ملازمت طاعت می دارد و تابنده ای شایسته و پسندیده نباشد او را بر درگاه خود به خدمت ندارد، و به حضرت راز در نماز او راه ندهد! چه دولت است بالاتر از آن که روزوشی پنج بار، بارگیر بارگاه وصل، به حکم فضل، رکاب لطف به کلبه عجز بنده خویش فرستد و این طغرای عزت بر منشور دولت او ثبت کند. موسی کلیم را در وعده مناجات، چهل روز در انتظار بداشت! چون نوبت به این امت رسید، مانده انتظار برداشت، و در شبانروزی پنج بار قده مناجات بردست ساقی لطف دما دم کرد که فرمود: سجده کن و نزد یک شو.

پیر طریقت گفت: این تفضل و مزیت نسبت به بیمبران تنها نیست. لکن هر کس که ضعیفتر باشد خداوند به او مهر بان تر است، و کار ضعیفان را چنان سازد که جمله نیرومندان در شکست آیند! صد هزاران فرشته مقرب در دریای سجود و رکوع غواصی کردند و کسی از آنان حدیثی نکند ولی آن گدای بی نوا از خواب برآید و گوید: آه که بی گناه شد، (وقت نماز گذشت) خداوند در دفتر عزت و مجد، رقم اغزاز و کرامت بر کسوت رازی کشد.

... لا تَسْئَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نُرِزُّكَ، آیه. هر که اعتقاد کرد که رازق حقیقی خداوند است و روزی همه از اوست، و اسباب روزی به تقدیر او است، نشان وی آن باشد که به هر روی بر خدا توکل کند و از اغیار مجذب نماید، تارپ عزت همواره کاری بسازد و مردم او را به انواع کرامت بنوازد.

لطیفه: مردی نزد حاتم اصم^(۱) آمد و گفت: به چه چیز روزگاری گذرانے تو که ضیاع و عقاری (آب و ملک و مزرعه) نداری؟ حاتم گفت: از خزانه خدا و ندر روزی می خورم! مرد گفت: نان از آسمان بر تو فرو نماند؟ گفت: آری، اگر زمین نبود از آسمان نان فرو نماند! حاتم گفت: شما با سخن کار داری! حاتم گفت: از آسمان جز سخن، چیزی نازل نشده! مرد گفت: من تاب مجادلت بانو ندارم! حاتم گفت: علت آنست که باطل در برابر حق تاب نیاورد!

پیر طریقت گوید: ای مسکین، هیچ بیماری سخت تر از بیماری ضعیف یقین نیست! یقین با حق درست کن که دست تو راست! اسم یقین است، علم یقین است، عین یقین است، حق یقین است و حقیقت حق یقین است. اسم یقین، عوام راست، علم

(۱) علت آنکه حاتم معروف را اصم خوانند این است که به دوستان و نزدیکان خود گفته بوده من کر نیستم ولی خود را به کری زده ام تا هر کس بخواند عیب مرا در محفل و مجلسم بگوید، بی ملاحظه بگوید تا من از آن آگاه شوم و رنج عیب خود کنم!